



جمهوری اسلامی در چنگال بحران حکومتی

با گذشت هر روز، بحران همه جانبه ای که سراپای رژیم را دربر گرفته، حادثه می شود و تعمیق آن بر زرفای بحران حکومتی می افزاید. اکنون بر سران جمهوری اسلامی نیز عیان و آشکار شده که هر چه مردم را کم بردستگاه حکومتی، رشدتضادهای درونی و رودررویی آشکار و مستقیم جناحها، حکومت فرتوت و روبه اضمحلال را هر چه بیشتر می فرساید و تا نترسنا زد. تمام تلاشهای خمینی و سایر سرمداران حاکمیت، که طی چند ماه اخیر برای غلبه بر بحران حکومتی، کاستن از تعدد مراکز تصمیم گیری، ایجاد تمرکز و تعدیل تضادهای درونی انجام گرفته، با شکست روبرو شده اند. کار به جایی رسیده که سران حکومت صراحتاً نسبت به عواقب این وضعیت هشدار میدهند و خواهان پایان گرفتن هر چه مردم حاکم بردستگاه حکومتی و جنگ وجدانها میشوند. اما بحران مستقل از خواست آنان و علیرغم تلاشهای - در صفحه ۲

مبارزاتی که پیش از این پشت سر گذاشته ایم. سپس در وصف "عدالت اجتماعی" به سخن پراکنی پرداخت و چنین نتیجه گیری کرد: "عدالت اجتماعی یک اصل است که باید همه بر روی آن اتفاق کنیم و نظام خود را بر مبنای یکا لگوی توجه به آن به جهان عرضه نمائیم." "دولت اسلامی تحت هیچ شرایطی نمیتواند سیاست خود را سیاست دفاع از قارون ها قرار دهد. این بخش انفکاک ناپذیر از ماهیت حکومت اسلامی ماست."

او پس از این مقدمات به ذکر اقداماتی چند زلایحه بودجه پرداخت و گفت هزینه های در صفحه ۳

اطلاعیه مشورک
سازمان جریکهای فدائیان خلق ایران (اقلیت) و سازمان جریکهای فدائیان خلق ایران
درباره اعدام گروهی از فدائیان اقلیت

کشتار زندانیان سیاسی نشانه ای از وخامت اوضاع رژیم

بشری در سراسر جهان بر سمیت شناخته شده اند محروم اند. در تمام دوران حکومت جمهوری اسلامی مردم ایران حتی یک روز بدون کشتار و سرکوب ندیده اند. این یک حقیقت است که در دوران حکومت جمهوری اسلامی صدها هزار تن از توده های مردم ایران از طریق سرکوب و جنگ کشتار شده اند. در صفحه ۳

در هیچیک از دوره های تاریخ اخیر ایران، بربریت و توحش هیئت حاکمه به پایسه -وران زما مداری جمهوری اسلامی نرسیده است. حکومت مذهبی جمهوری اسلامی وحشیگری، سرکوب، اعدام، اختناق را به کمال خود رسانده است. توده های مردم ایران حتی از ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای سیاسی که بعنوان حقوق پایه ای

نخست وزیر جمهوری اسلامی در پی ارائه الگوبه جهانیان

نخست وزیر جمهوری اسلامی روزیازدهم دی ماه لایحه بودجه سال آینده را به مجلس ارتجاع ارائه داد. اوطی سخنرانی خود به هنگام ارائه لایحه بودجه بر دو مسئله تاکید نمود که فقط می توانست ما به خنده و استهزا مردم ایران قرار بگیرد. نخست اینکه او خواستار یک رقابت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با تمام کشورهای جهان گردید و گفت: "از هر راه که برویم ما از ارائه یک الگوی موفق اقتصاد، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به جهان ناگزیر هستیم. ما چاره ای جز این نداریم. ارائه این الگوی نو یک مبارزه آرمانی و امیل است. جدی تر از تمام

سیر صعودی قیمتها همچنان ادامه دارد

با وجود اینکه چند ماه از اعلام آتش بس جبهه های جنگ می گذرد، بهای کالاها ی اساسی در دنیا ز مردم دمدم افزایش می یابد و گران و بود کالاها، سبب شده است تا کارگران و متکشان همچنان از تا مین ابتدائی ترین کالا - ی مورد نیاز خود محروم باشند، قبل از پذیرش شس، مرتجعین حاکم برای ایران، در پاسخ ترا ضات مردم نسبت به کمبود گران کالاهل، عا میکردند گران ناشی از شرایط جنگی است و پایان جنگ، این مشکلات نیز بر طرف خواهد ... سرانجام در جبهه های جنگ آتش بس برقرار ... اما همانگونه که از قبل نیز روشن بود، نه از در صفحه ۲

وضعیت اسف بار

آموزش و پرورش در ایران

در صفحه ۱۶

توضیح و تشریح

برنامه سازمان ۱۷

در صفحه ۷

یادداشت های سیاسی

★ تبلیغات رژیم و مسئله آزادی فعالیت احزاب

★ اهداف خمینی از ارسال نامه به گورباچف

در صفحه ۶

☆ راه کارگر بر مواضع اپورتونیستی خود پای می فنارد

☆ "اکثریت" در وصف ترقی خواهی مجاهدین باوه سرانی می کند!

در صفحه ۱۲

از میان نشریات

صلح دمکراتیک و پایدار، در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

شان مسیر خود را می‌پیماید، اما جدیدی بخود می‌گیرد و در عرصه‌های دیگری ظهور میکند. هنوز مدت زمانی از "علم کردن" شورای سیاست‌گذاری بازسازی" که در مقابل با ناتوانی حکومت برای تصمیم‌گیری بر سر اصطلاح بازسازی تشکیل شد، گذشته است که این ارگان از سوی نخست‌وزیر، جمعی از وزرا، نمایندگان مجلس و... زیر سؤال می‌رود، خواهان تعیین جایگاه آن در قانون اساسی میشوند و علیه این "شورا" و مصوباتش تبلیغ میکنند. مصوبات آن از سوی ارگان‌های دولتی و وزارتخانه‌ها با یکسوت میشود و گروه دیگری از نمایندگان با نوشتن نامه‌ای خطاب به رفسنجانی خواستار آن میشوند که نخست‌وزیر را ملزم به اجرای مصوبات "شورای سیاست‌گذاری" نماید. ۱۰۶ تن از نمایندگان مجلس با ارسال نامه‌ای خطاب به خمینی از وی میخواهند محدود اختیارات "مجمع تشخیص مصلحت" را روشن سازد و از نقض حقوق مجلس توسط این مجمع فغان سر میدهند، طی چند ماهی که از تشکیل مجلس سوم میگذرد، مکرراً عده‌ای از نمایندگان طرح‌های قانونی را برای تصویب به مجلس ارائه می‌دهند و عده‌ای دیگر پیشنهاد مسکوت ماندن این طرح‌ها و یا رد آنها را می‌کنند. جناح‌های درونی حکومت از هر وسیله‌ای برای مقابله با حریف مقابل بهره می‌جویند، در روزنامه‌های رسمی، طرفداران هر جناح، طرف مقابل را مورد تهاجم قرار می‌دهند و علیه یکدیگر دست به افشای گری می‌زنند، کاریه‌جانی می‌رسد که "شورای عالی قضایی رژیم" با صدور مصوبه‌ای، "توهین، افترا و هتک حرمت" نسبت به افراد در نشریات را جرم تلقی می‌کند و برای آن ۷۴ ضربه شلاق، و جریمه نقدی و حبس تعیین می‌نماید. تقابل جناح‌های درونی حکومت و تلاش‌هایی که برای منفرد ساختن یکدیگر بکار می‌گیرند، خود به هر چه مرجع کم‌بر مراکز تصمیم‌گیری می‌افزاید و رژیم را در پیشبرد هر سیاستی ناتوان می‌سازد.

همه از شش در مراکز تصمیم‌گیری سخن می‌گویند و یک نماینده مجلس ارتجاع صراحتاً می‌گوید: "مشکل اصلی در جامعه امروز تشنگی در مراکز تصمیم‌گیری است که این خود حاکمیت نظام را مستحضر کرده و روحیه یاس و ناامیدی را گسترش می‌دهد." بقول یکی دیگر از نمایندگان مجلس ارتجاع "در جمهوری اسلامی هنوز مشخص نبوده و نیست که تعیین اهداف نهایی و سیاست‌گذاری‌ها در مورد برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور به عهده چه فردونه‌ای می‌باشد" نخست‌وزیر آن را از اختیارات خود میداند، نمایندگان می‌گویند تعیین این اهداف و سیاست‌ها بر عهده مجلس است، با منتهای آنرا وظیفه رئیس جمهور میدانند و خمینی "شورای سیاست‌گذاری" را برای پاسخ - گوئی به این امر ایجا کرده است. تازه ترین راه - حل خمینی و برخی از دستا ندر کاران حکومت برای پایا بن خشدن بر تشنگی موجود و جلوگیری از

تعمیق تضادهای، اتکا به قانون اساسی است. خمینی در پاسخ نامه نمایندگان مجلس اعلام کرد تصمیم دارم بنا بر حرکت و تصمیم‌گیری‌ها را قانون اساسی قرار دهد، اما مسأله اینجا است که بر سر اجرای قانون اساسی نیز در میان سران حکومت و جناح‌های آن توافق وجود ندارد و برخی از آنان خواستار ایجا د تغییراتی در همین قانون اساسی - اند که اکنون تکیه بر آن، تنها راه حل بحران حکومتی معرفی می‌شود. تعدادی از نمایندگان مجلس ارتجاع، در نطق‌های پیش از دستور خود، خواستار آن شده‌اند که مجلس خبرگان جلسات ویژه‌ای را برای بررسی و ایجا د تغییراتی در قانون اساسی تشکیل دهد و مشکنی رئیس مجلس خبرگان نیز در نامه جمعه‌ای اعلام کرد برای پیشبرد امر "بازسازی" ضروری است در موا دی از قانون اساسی تجدیدنظر شود. بنا بر این از هم‌اکنون روشن است که تمسک به قانون اساسی نیز نمیتواند راه حل بحران حکومتی باشد، بحث بر

سیر صعودی قیمت‌ها همچنان ادامه دارد

این رژیم نشان داده است که در حالت جنگی و یا در آتش بس، هیچ رسالتی جز سوز و دودن توده‌ها به فقر و فلاکت بیشتر ندارد. اگر در طول جنگ، مبالغ هنگفتی صرف تا مین تسلیحات و مخارج جنگی می‌شد، حال پس از اعلام آتش بس، سرکردگان رژیم و مزدوران جیوخوار آن، مدام از ضرورت تقویت بنیه دفاعی رژیم دم می‌زنند. سر - انجام پس از ۸ سال جنگ جنس - در جبهه‌های جنگ آتش بس برقرار شد و حال مرتجعین مشغول "بازسازی" خود هستند، اما کیست که نداند این "بازسازی" جز در خدمت تحکیم موقعیت سرمایه داران داخلی و خارجی، جز در خدمت تجهیز نیروهای سرکوبگر علیه توده‌های مردم و جز تداوم فقر مطلق و بی حقوقی توده‌های مردم نخواهد بود؟ از هم‌اکنون عوارض این "باز - سازی" برای کارگران و زحمتکشان روشن شده است. با قطع جنگ و آزادی کشتیرانی در خلیج فارس، میلیون‌ها تن نفت به بهای ارزان به حراج امپریالیست‌ها و دیگر دولتها ی ارتجاعی گذاشته شده، اما رژیم از تا مین سوخت مورد نیاز زحمتکشان سر بازمی‌زند و توده مردم ایران در کسوفی که بروی دریایی از نفت قرار دارد، در سرمای زمستان، قادر به تهیه چند لیتر نفت نیستند. رژیم برای "باز - سازی" خود تجار را تشویق نموده با صنوبر تولیدات داخلی، به کسب درآمد ارزی بپردازند، صدور تولیدات کشتا و رزی و دیگر تولیدات داخلی به خارج، خود به عامل دیگری در افزایش بهای کالاها و کمبود آنها تبدیل شده است. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در موا جبهه با بحران اقتصادی که بنیاد از یک دهه ازدوام آن می‌گذرد، با اتخاذ هر سیاست، تلاش می‌کند با راین بحران را بر دوش کارگران و زحمتکشان سرشکن نماید و هر راه حل رژیم برای تخفیف این بحران، برو خاست وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان می‌افزاید.

کاهش قیمت کالاهای اساسی خبری شد و نه از رفح کمبودها. در مدت کوتاهی پس از اعلام آتش بس، بهای کالاها و ما یحتاج اولیه مردم روبه افزایش نهاد. در مقابل درآمد ناچیز کارگران، زحمتکشان، کارمندان جزء، معلمین و... قیمت‌ها بنحوسر - سام آوری افزایش یافتند و افزایش تورم و صعود قیمت کالاها، سطح نا زل زندگی توده‌های مردم را با زهم کاهش می‌دهد. قیمت مواد غذایی و پوشاک، هزینه کمرشکن اجاره خانه، آب و برق، ایاب و ذهاب، دارو و درمان و... همگی سیر صعودی دارند و چندین برابر دستمزد یک کارگر هستند. سطح زندگی زحمتکشان به نحو حیرت - آوری تنزل کرده است و آنها برای تا مین ابتدائی - ترین ما یحتاج خود در مضیقه اند. کار به جایی رسیده که قیمت هر کیلو پیاز و سیب زمینی به ۳۵ تومان سر می‌زند و کاری که با ۸۳ تومان پایه دستمزد، خود قادر به خرید گوشت، برنج، روغن و... نیست، دیگر قوه خرید تا ن و سیب زمینی را هم ندارد. دیگر اقشار زحمتکش جامعه نیز وضعیت بهتری ندارند و بیش از ۵ میلیون بیکار، بدون داشتن هر گونه منبع درآمدی، در فقر و گرسنگی بسر می‌برند. رژیم جمهوری اسلامی تعداد دکنیتری از زحمتکشان ایران را به زندگی در فقر مطلق سوق داده است.

رشد روزافزون بهای کالاها ی اساسی و کمبود ما یحتاج اولیه، جان مردم را به لبشام رسانده است. وضعیت معیشتی توده‌ها بقدری وخیم است که سران حکومت در هراس از واکنش‌ها و اعتراضات توده‌ای، خواستار چاره‌اندیشی برای کاهش نرخ تورم شده‌اند. اما رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بنا به ما هیت خونده میخواد ه دونه میتواند مسئله گرانی و کمبود کالاها و کاهش حیرت‌آور قدرت خرید توده‌های مردم را حل کند.



از صفحه ۱

کشتار زندانیان سیاسی

تنها کافی است که اشاره شود طی ده سال حکومت نکبت با جمهوری اسلامی نه دهها، نه صدها، نه هزارها، بلکه دهها هزار تن بجوخه اعدام سپرده شده اند و تنها طی یکسال در سال ۶۰ هزاران انقلابی اعدام شدند. اعدامهای اخیر جمهوری اسلامی نیز که در مدتی بسیار کوتاه چندین هزار تن بجوخه اعدام سپرده شدند، نمونه دیگری از توحش و سرکوب رژیم پناهی است. اعدام شدگان کسانی بودند که حتی مطابق قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی و دادگاههای قضایی آن هر یک به چند سال حبس محکوم شده بودند و چندین سال از محکومیتشان را در سبزه‌های قرون وسطایی سپری کرده بودند. از این گذشته کسانی که بجوخه اعدام سپرده شدند، تنها انقلابیون ایران نبودند بلکه گروه‌های دیگری از مجاهدین و نیز توده‌ها و اکثریتی‌هایی که رژیم هیچ‌کس خطر از جانب آنها نمی‌کرد جز اعدام شدند. اینک به چه شکلی رژیم در مدتی بسیار کوتاه اینهمه زندانی را بیکباره قتل عام کرد، هنوز از این جنایت هولناک بر ملا نشسته است، اما آنچه مسلم است رژیم بلافاصله پس از آتش بس و قطع ملاقات زندانیان این جنایت فجیع را در حوالی مرز دما به مرحله اجرا گذاشت و چنین بنظر میرسد که خبر اعدام‌ها را بعداً به مرور به خانواده‌های آنها داده است. این موج کشتار دستجمعی تنها به زندانیان تهرانی محدود نگردید، بلکه در شهرهای دیگر نیز به مرحله اجرا درآمد. بعداً این جنایت بحدی است که مطابق اخبار موثق در برخی از بندهای زندان - ها همه زندانیان سیاسی کشتار شده‌اند. اینک در نا تو ما هیئت رژیم جمهوری اسلامی است که دست به چنین جنایات هولناکی بزند، مسئله‌ای کاملاً روشن است، اما سؤال این است که چرا در این مقطع، در شرایطی که نغمه "بازسازی" را سر داده است، و بیش از هر زمان دیگر در عرصه بین المللی نیز به آرام کردن افکار عمومی جهان نیازمند است، این جنایت را سازمان ندهی کرد. پاسخ این مسئله را قبل از هر چیز باید در تشدید و خاستگاه وضع سیاسی رژیم توام با پذیرش آتش بس و پس از آن یافت. شکست در جنگ و پذیرش آتش بس الزام می‌بایستی بحران سیاسی رژیم را تشدید کند به اعتلا مبارزه توده‌ای بی‌انجام و تضادهای درونی هیئت‌ها که را نیز تشدید نماید. رژیم برای مقابله با این تشدید بحران و ایجاد جو رعب و هراس در جامعه به یکی از اصلی‌ترین مراکز مقاومت توده‌ای و در حقیقت سمبل این مقاومت و متیورش بردتا با کشتار زندانیان سیاسی قدرت پوشالی خود را به نمایش بگذارد، روحیه توده‌ها را خراب کند، وجود رعب و هراس را در جامعه حاکم سازد. علاوه بر این رژیم یک هدف انتقامی را نیز فرا این کشتار دنبال میکند. زندانیان سیاسی

از صفحه ۱

نخست وزیر جمهوری

بودجه عمومی دولت در سال ۶۸ معادل ۳۸۵۶/۱ میلیارد ریال بر آورده شده است که ۳۰۵۰/۹ میلیارد ریال آن هزینه‌های جاری و ۸۰۵/۲ میلیارد ریال نیز هزینه‌های عمرانی را تشکیل میدهد. منبع تأمین حدود نیمی از عایدات بودجه دولت یعنی ۴۸/۲ درصد نیز از حصول مالیات ذکر گردید. در اینجا بحث ما بررسی همه جانبه لایحه بودجه و نتایج اقتصادی آن نیست و فقط همین قدر اشاره می‌کنیم که رئیس کلی ارقام بودجه در حدود سال گذشته است که البته با توجه به کاهش شدید ارزش ریال طی سال جاری، بودجه عمرانی حتی نسبت به سال گذشته نیز کاهش یافته است. با این وجود نخست وزیر جمهوری اسلامی با عوامفریبی که تنها از عهده سران جمهوری اسلامی برمی‌آید، از ارائه یک الگوی موفق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، و نیز تأمین عدالت اجتماعی سخن می‌گوید، البته اینکه جمهوری اسلامی پس از شکست در جنگ، با یبازاداعا هلی گذشته خود دست بردار و برای آرام کردن مردم از الگوی اقتصادی، اجتماعی جدید، و "عدالت اجتماعی" سخن بمان آورد یک مسئله است و مسئله دیگری اینکه الگویی که نخست وزیر جمهوری اسلامی از آن سخن می‌گوید، طی ده سال حکومت مذهبی حاکم بر ایران همه جوانبش آشکار شده است. الگوی جمهوری اسلامی در عرصه اقتصادی، یک اقتصاد سرمایه داری بحران زده است که به گواهی تجربه ده سال گذشته با کاهش مداوم تولید در زمینه‌های صنعتی و کشاورزی، از هم گسیختگی اقتصادی در همه زمینه‌ها و تورم فاسارگسیخته همراه بوده است. این سیستم اقتصادی که بنیادش بر استثمار توده‌های زحمتکش توسط اقلیتی بسیار محدود از سرمایه داران و زمینداران قرار گرفته همان است که در تمام کشورهای سرمایه داری وجود دارد. در الگوی اقتصادی جمهوری اسلامی در حالی که سرمایه داران و دست اندکاران حکومتی با توسل به تمام شیوه‌های ممکن سودهای بسیار کلانی به جیب می‌زنند و ثروت‌های افسانه‌ای می‌اندوزند. توده‌های وسیع مردم، کارگران و زحمتکشان ایران با فقر و بدبختی روزافزونی روبرو هستند. الگوی اجتماعی جمهوری اسلامی که منبعث از الگوی اقتصادی آنست، چنان جامعه دوقطبی است که در یک سوی آن ثروت و رفاه و خوشبختی، اقلیتی استثنایا در گرد قطب دیگر آن فقر، فلاکت و بدبختی میلیونها انسان زحمتکش قرار دارد. هم‌اکنون حدود ۴ تا ۵ میلیون زحمتکش ایرانی بی‌کارند، از حداقل معیشت نیز محروم اند و در منتهای فقر و گرسنگی روزگار را می‌گذرانند. طی ده سال زمامداری جمهوری اسلامی شرایط زندگی توده کارگر مردم و خیم تر و وخیم تر شده و سطح زندگی آنها

ایران بویژه طی دو سال گذشته مبارزه گسترده‌ای را در زندانیان رژیم سازمان داده بودند و در عمل نشان دادند که حتی در زندان نیز دستا ز مبارزه علیه رژیم بر نخواهند داشت. اعتصاب‌های پی‌پی زندانیان سیاسی علیه غم‌سرکوبها و فشارهای متعددا ن عکاس وسیعی در میان مردم ایران و در مقیاس بین المللی داشت. این مبارزات تا شیر بسیار مثبتی در روحیه انقلابی توده‌های مردم ایران برجای گذاشته بود. رژیم پس از ماجراجویی سجاهدین فرصت را مناسب دید تا ضربه خود را بر زندانیان وارد آورد و بلاخره هدف رژیم از کشتار زندانیان سیاسی این بود که در شرایطی که بحران سیاسی عمیق و گسترش می‌یابد توده‌ها را از بخشی از نیروهای انقلابی که آزادی آنها میتوانست نقش موثری در آگاهی و تشکل توده‌ها داشته باشد محروم نماید. بنا بر این کشتار جنایت - کارانه زندانیان را سازمان داد. اما اگر اعدام‌های گسترده سال ۶۰ حداقل این تا شیر را داشت که در مدتی کوتاه بخش وسیعی از توده‌ها را مرعوب کند، و از اعتلا جنبش توده‌ای بکاهد، اکنون رژیم همین نتیجه را نیز نمی‌تواند بگیرد. اعدام‌ها نه تنها بر روحیه و مبارزه توده‌ها تا شیر منفی نگذاشته بلکه بالعکس نفرت آنها را نسبت به رژیم بیشتر کرده است. در مراسمی که خانواده‌های زندانیان سیاسی برای بزرگداشت، اعدام شدگان برگزار می‌کنند، مردم بدون ترس و هراس از رژیم بنحوی گسترده در مراسم شرکت می‌کنند. خانواده‌های اعدام شدگان دست بیک مبارزه علنی علیه رژیم زده اند و هیچ تهدید و بازداشت و سرکوبی نمیتوانست آنها را از این مبارزه بسازد. جمهوری اسلامی اگر صدها جنایت فجیع ترا ز کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی را سازمان دهد، نمی‌تواند خود را از وضع عجزانی موجود برهانند. مبارزه سازمان یافته و همه جانبه علیه اعدام دستجمعی زندانیان یکی دیگر از عرصه‌های مبارزه نیروهای انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی است. باید با تمام نیرو این مبارزه را سازماندهی و رهبری کرد. کشتار زندانیان سیاسی نه نشانه‌ای از قدرت رژیم بلکه ضعف آنست. این کشتار را توانی رژیم را در کنترل اوضاع و احوال آمدن بر بحرانهای خود نشان میدهد.

رفقا! اعضا و هواداران سازمان!
سازمان برای پیشبرد وظائف
انقلابی‌اش بدکمکهای مالی شما
نیازمند است. با کمکهای مالی
خود سازمان را یاری رسانید.

از صفحه ۱۶

پاسخ به سوالات

با پیدما هیت طبقاتی آنها را به حسب برنامه و عملکردشان تعیین نمود و سپس با ارزیابی نقش طبقات و اقشار مختلف در قبالات انقلابی، شیوه برخورد به این سازمانها را مشخص ساخت. ۲- اساس شیوه برخورد لنین با جریانیهای سیاسی روسی مشابهاً به کومله و راه کارگر نظیر اس-ارها و نیز منشویکهای پس از انقلاب ۷-۱۹۰۵ بر مبنای برخورد به سازمانهای خرده بورژوازی دمکرات تنظیم شده بود. لنین این سازمانها را به حسب برنامه و اساسی ترین تاکتیکها پیشان خرده بورژوازی ارزیابی می کرد و در عین حال که تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ از "امکان و ضرورت" عمل مشترک با آنها دفاع می کرد، معتقد بود با پیداز نوسانات آنها برخورد و هنگامیکه "از اتخاذ موضع پیگیر دمکراتهای انقلابی قصور می ورزند"، به افشای بیرحمانه آنها پرداخت. ۳- شورای عالی تا کنون توضیحی در مورد متدی که بر اساس آن به ارزیابی از خصلت طبقاتی احزاب و شیوه برخورد به آنها پرداخته، نداده است اما چنین بنظر می رسد که لااقل در مورد راه کارگر و کومله ملاک رانه برگردار بلکه برگفتار قرار داده و این سازمانها را به این علت که خود را مارکسیست-

تنزل یافته است. بنحوی که اکثریت عظیم کارگران شاغل نیز قاربه تا مین حداقل معیشت خود نیستند. دهقانان زحمتکش زیر فشار اربحبران اقتصادی موجود بنحودم افزونی خانه خراب شده و بصوف بیگاران پیوسته اند. در چنین الگوی اجتماعی است که فساد، فحشا، دزدی، اعتیاد، از چنان رشدی برخوردار شده که در نوع خود کم نظیر است. الگوی اقتصادی - اجتماعی جمهوری اسلامی در عرضه های فرهنگی نیز نمی توانست جز تباهی فرهنگی ببار آورد. حکومتی که بنای اش را بر جهل و خرافات پایه گذاشته جامعه را از حیث فرهنگی نیز به قهقراسوق داده است. در جمهوری اسلامی جای علم را جهل و خرافات مذهب و جای دانشگاہها و مراکز تحقیقات علمی را حوزه های علمیه گرفته اند. در جمهوری اسلامی هر خلاقیتهنری و فرهنگی بیرحمانه سرکوب میشود و هنرو ادبیات زیر فشارهای متعددد مرتجعین سیر قهقرایی را پیموده اند. در بیگ کلام: الگوی فرهنگی جمهوری اسلامی چینی نیست جز ارتجاع فرهنگی. دیگر نیاربه گفتن نیست که الگوی سیاسی جمهوری اسلامی از چه قماش است. حکومتی که مردم را از هرگونه حقوق و آزادی سیاسی محروم نموده، دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای را برقرار نموده و تعداد اعدا مهایش در تمام جهان نمونه ندارد به تمام معنا ارتجاعی ترین نظام سیاسی در سراسر جهان بشمار می آید، حقیقتاً هم نمونه است. دیگر نیازی نیست که جمهوری اسلامی در آینده الگوی اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به جهان نیان ارائه دهد. همین الگویی که تا کنون ارائه داده کافس است. و بی تردید جمهوری اسلامی با این الگو قاربه رقابت نیز در عرصه جهانی هست، منتها نه با پیشرفته ترین و متمدن ترین کشورها و ملتها بلکه با عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین آنها و از این جهت باید گفت که جمهوری اسلامی حقیقتاً هم موفق بوده است. دیگر همین کافس است و نیازی به "عدالت اجتماعی" جمهوری اسلامی نیست. چرا که هم اکنون نیز جمهوری اسلامی الگوی کاملی از بی عدالتی اجتماعی به همه جهان عرضه داشته است. این یاوه سرائیهای نخست وزیر جمهوری اسلامی نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان میتوانند به استهزاء و ریشخند گردد. بویژه آنکه هنگامی نخست وزیر جمهوری اسلامی از ارائه الگوبه جهانیان سخن می گوید که برای تامین هزینه های جاری اش سوی قروض داخلی، زرمزه گرفتن و اما از خارج را سر داده است و بودجه عمرانی آن حتی بنا به گفته وزیر برنامه و بودجه در پایین ترین سطح خود طی ۲۰ سال گذشته است.

لنینیست معرفی می کنند، در جنبش کمونیستی جای داده است.

۴- برنامه حداقل ما برنامه تحولات انقلابی- دمکراتیک است. بنا بر این هر نیروی واقعا انقلابی و دمکرات میتواند این برنامه را بپذیرد اما این به معنای کمونیست بودن آن فرد یا سازمان نیست. از این رو نمیتوان آن را در جنبش کمونیستی ارزش یا بی نمود. تنها آن سازمانهایی را میتوان در جنبش کمونیستی ارزیابی کرد که نه در حرف بلکه در عمل به سوسیالیسم علمی، به مارکسیسم-لنینیسم معتقد باشند.

سؤال: سؤال دیگری که از سوی برخی رفقا مطرح شده مربوط به ستون پاسخ به سوالات شماره ۲۲۶ نشریه کار است. سؤال شده است با توجه به اینکه هنگام بحث از قشر فوقانی خرده بورژوازی به حزب دمکرات اشاره شده آیا تغییری در مواضع سازمان صورت گرفته؟

ج: خیر، اگر در بحث پاسخ به سوالات نشریه کار شماره ۲۲۶ به بورژوازی محلی اشاره ای نشده، به این علت بوده که بحث بر سرائیه های فوقانی خرده بورژوازی بوده است. سازمان حزب دمکرات رانما بنده بورژوازی محلی ولایه های فوقانی خرده بورژوازی میدانند و هیچ تغییری در مواضع سازمان صورت نگرفته است.

در سائین کار غیر قانونی

☆ شعری از برشت ☆

سخت ساده ست
از برای شهرت یافتن، این گونه بسی کار نمایان کردن

لیکن از بهر سکوت و گمنامی
هر کسی نتواند کاری ازین سان کردن.

خواندمردی مسکین
افتخار و عزت را به سرفروء خود، تا که کندشان مهمان
و در آن کلبه تنگ ویران
عظمت، شوکت، ظاهر شد و بنها دبرون آن دم گام.

وه که این کوچمردان بزرگ
دست یا زبیده به هر کارسترگ
لحظه ای نیز نبودند پی شهرت و نام.

پیش آئید کنون یکدم
ای همه گمنامان
- صورتتان پوشیده -

در نبرد طبقاتی، چه خوش است
آختن تیغ سخن، رشته صحبت را در دست گرفتن،
بی باک،
توده را خواندن و انگیختنش جانب میدان نبرد
با یکی بانگ رسا، پر پیژواک،
قدرت هر چه ستکار، شکستن در هم
کردن آزاد ز بند
توده تحت دستم.

سخت دشوار، ولی پر حاصل
کار حزبی، کار کوچک روزانه
گسترش یافتن حزب، چنان مخفی و پیگیرانه
جلولولهء توپ زدنان، بهره کشان قاتل:
نطق کردن، ناطق را پنهان کردن
فتح کردن، فاتح را پنهان کردن
مردن، اما
مرگ را پنهان کردن.





سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

اطلاعیه مشترک

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

درباره اعدام گروهی از فدائیان اقلیت

کارگران و زحمتکشان ایران!

ابعاد جنایت هولناک رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در قتل عام زندانیان سیاسی ایران روز بروز آشکارتر می‌گردد. هر چند هنوز اخبار دقیق و کامل این کشتار هولناک بدست نیامده، اما اخبار، اسناد و گزارشات محدودی که طی چند ماه اخیر انتشار یافته، گویای این حقیقت است که این جنایت رژیم عظیم تر و هولناک تر از آن چیزی است که در آغاز تصور می‌شد. اینکه دقیقا چه تعداد از زندانیان سیاسی در این کشتار دسته جمعی اعدام شده‌اند، هنوز نمیتوان رقم دقیقی را ذکر کرد، اما اخبار رسیده از زندانهای مختلف حاکی است که تقریباً در تمام زندانها، اکثریت زندانیان به جوخه اعدام سپرده شده و در برخی از بندها همه زندانیان سیاسی قتل عام شده‌اند. اکنون تعداد اعدام شدگان به چند هزار تخمین زده می‌شود که گروه کثیری از فدائیان اقلیت که چندین سال را زیر شدیدترین فشارها در سیاهچالهای رژیم بسر بردند و با ایستادگی و مقاومت خود، پای بندیشان را به آرمانهای والای طبقه کارگر نشان دادند، نیز جزء اعدام شدگان هستند. این قهرمانان مقاومت و ایستادگی تا آخرین لحظات زندگی خود به آرمان نشان وفادار ماندند و با سری افراشته در راه سوسیالیسم و دمکراسی جان باختند.

اسامی تعدادی از رفقا که خبر اعدامشان تأیید گردیده بشرح زیر اعلام می‌گردد:

- | | | |
|----------------------|-------------------------|-----------------------|
| ۱- ناصر اشکینه | ۱۰- شهریار رازی | ۱۹- جلال فتاحی |
| ۲- شهرام اکرمی | ۱۱- محسن رجبزاده | ۲۰- قلی پور |
| ۳- سیامک الماسیان | ۱۲- جمشید رستمی | ۲۱- جعفر کاظمی |
| ۴- مجید ایوانی | ۱۳- مجید رحیمزاده | ۲۲- کیوان مصطفوی |
| ۵- علی بهکیش | ۱۴- فریده روحانی | ۲۳- حمیدرضا مفردطاهری |
| ۶- اسدالله پنجه‌شاهی | ۱۵- سارمی | ۲۴- موسوی |
| ۷- توکلی | ۱۶- عباس سلطانزاده اهری | ۲۵- رضا مولائی |
| ۸- پرویز خسروی | ۱۷- شهربانو شگری | ۲۶- مهری |
| ۹- علیرضا دولتی | ۱۸- عبدالهاشم عادل | ۲۷- منصور یا قوتی |

یاد این قهرمانان راه‌رهای کارگران و زحمتکشان تا ابد زنده و جاوید خواهد ماند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۲۴ دیماه یک هزار و سیصد و شصت و هفت

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

یادداشت‌های سیاسی

☆ تبلیغات رژیم و مسئله آزادی فعالیت احزاب

در حالیکه جمهوری اسلامی با سلب آزادی‌های سیاسی، رژیم ترور و خفقان را در ایران حاکم نموده و اخیراً هزاران زندانی سیاسی را که تنها "جرم" شان داشتن اعتقادات سیاسی مخالف اعتقادات هیئت حاکمه بود، دستجمعی کشتار نمود، مطبوعات رژیم، تبلیغات وسیعی را حول مسئله آزادی تشکیل و فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی سازمان داده‌اند. سران رژیم و کارگزاران دستگاه حکومتی اکنون دیگر در وصف محاسن وجود احزاب سیاسی در جامعه سخن می‌گویند. رئیس کمیسیون ماده ۱۰، احزاب را "یک دست آورد سیاسی بشر برای اداره جامعه" و "مهندسین سیاسی جامعه" می‌نامد و سوگند یاد می‌کند که "وزارت کشور و کمیسیون ماده ۱۰ تصمیم جدی به اجرای قانون احزاب دارند."

هدف سران رژیم و کارگزاران دستگاه حکومتی از این تبلیغات چیست؟ بر هر کس که اندکی آگاهی سیاسی داشته باشد این حقیقت روشن است که جمهوری اسلامی ذاتاً با آزادی و دمکراسی دشمنی دارد و مسئله آزادی فعالیت احزاب سیاسی نیز یک عوام فریبی بیش نیست. این تاکتیک که ظاهراً زیر فشار مبارزات آزادی-خواهان و دمکراتیک توده‌های مردم ایران، فشار افکار عمومی جهان و مقتضیات دوران باصلاح بازاری اتخاذ شده است هدف دیگری را جز سرپوش گذاشتن بردیکتاتوری عریان و لجام‌گسیخته رژیم دنبال نمی‌کند. اگر مسئله را عمیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که اساساً چیزی بنام آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی وجود ندارد و سخنی بر سر این مسئله نیست، بلکه رژیم تصمیم گرفته است که در محدوده‌ای معین به آن دسته از افراد و گروه‌هایی که ولایت مطلقه فقیه را می‌پذیرند و بردیکتاتوری و اختناق مسئولان حکومت مذهبی و ضددمکراتیک حاکم بر ایران مهر تأیید می‌زنند اجازه دهد که تحت عنوان حزب و جمعیت سیاسی نقش خود را در خدمتگذاری به این رژیم ایفا نمایند. چرا که "قانون احزاب، جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی" بعنوان مبنای تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران است. مطابق این قانون، که "التزام" به "جمهوری اسلامی" و "قانون اساسی" آن، "رعایت موازین اسلامی" و "اساس جمهوری اسلامی" خواسته شده است، هیچ حزب و سازمان مخالفی حق فعالیت قانونی ندارد بلکه فقط

طرفداران جمهوری ارتجاعی اسلامی و حکومت مطلقه فقیه آنهم تحت نظارت دقیق کمیسیون ماده ۱۰ این قانون می‌توانند فعالیت قانونی داشته باشند. مطابق این قانون ارتجاعی تکلیف هر سازمانی که خود را بنحوی از انحاء مارکسیست بداندر روشن است و مطابق حق فعالیت قانونی ندارد. اما این فقط مختص مارکسیست‌ها نیست، همه احزاب و سازمان‌های سیاسی، حتی احزاب بورژوازی که جز جمهوری اسلامی اعتقاد دیگری داشته باشند مطابق این قانون حق فعالیت ندارند. سران رژیم برای توجیه این امر به یک استدلال احمقانه متوسل می‌گردند که نمونه آن را موسوی لاری عضو هیئت رئیسه مجلس ارائه داد او گفت: "بارفرازدومی که بعداً زیر پروری انقلاب به عمل آمد ۹۸ درصد مردم ایران به حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه صحنه گذاشتند. حالا اگر فرد یا افرادی در مقام معارضه با اصولی که مردم پذیرفته‌اند برآیند، هر عقل سلیمی قضاوت میکند که آنها جایی در جامعه نمی‌توانند داشته باشند!" (کیهان ششم دی ماه)

بنا بر این کاملاً روشن است که رژیم جمهوری اسلامی تنها فعالیت آن سازمان‌هایی را می‌پذیرد که به سیستم ارتجاعی و ضددمکراتیک جمهوری اسلامی معتقد باشند، اقدامات ارتجاعی، سرکوبگرانه و ضددمکراتیک آنرا تأیید کنند. اما آیا جمهوری اسلامی تا همین حد می‌تواند به اجرای این قانون پای بند باشد و فعالیت امثال نهضت آزادی را که در عین پذیرش قانون اساسی و ولایت فقیه مخالفت‌هایی نیز با رژیم دارند تحمل کند؟ پاسخ منفی است. اولاً رئیس کمیسیون ماده ۱۰ از هم اکنون می‌گوید: "چگونگی فعالیت اینها به چگونگی برخوردشان به قانون بر میگردد." در "مرحله عمل نیز باید عملکرد آنها را دید" یعنی نه فقط باید نظام سیاسی موجود را تأیید کنند و قوانین آنرا رعایت نمایند بلکه در مرحله عمل نیز اگر مخالفت‌هایی از خود نشان دادند، جلوه فعالیت آنها گرفته خواهد شد.

ثانیاً - رژیم در حدودی این آزادی را به طرفداران خود می‌دهد که به بحران سیاسی موجود در ایران نزنند، اگر بحران عمیق‌تر شود و قطعاً با توجه به مجموعه شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چنین خواهد شد، رژیم لحظه‌ای در ممنوع کردن فعالیت احزاب طرفدار خود نیز درنگ نخواهد کرد.

نتیجه‌ای که از این بحث عاید می‌گردد این

است که جمهوری اسلامی نه می‌تواند و نه میخواهد به مردم ایران آزادی سیاسی بدهد و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی را قانونی سازد بلکه در تلاش است با توسل به این تاکتیک بر سیاست‌های ضددمکراتیک و ارتجاعی خود سرپوش بگذارد. این حقیقت امروزه بیش از هر زمان دیگر بر مردمی که ده سال حکومت ارتجاعی مذهبی را تجربه کرده‌اند، روشن است که وجود جمهوری اسلامی نافی هرگونه دمکراسی و آزادی است. مردم ایران هرگز نمی‌توانند بدون سرنگونی جمهوری اسلامی آزادی سیاسی را بچنگ آورند.

☆ اهداف خمینی

از ارسال نامه به گورباچف

خمینی در اوایل دی‌ماه هیئت‌سازیه شوروی فرستاد تا نامه‌ای را که او خطاب به گورباچف نوشته بود به وی تسلیم کند. آنگونه که از مضمون نامه برمی‌آید، خمینی با نوشتن این نامه دو هدف اصلی را دنبال می‌کند. یکی در ارتباط با سیاست خارجی رژیم و دیگری مربوط به سیاست داخلی آنست. دروجه مربوط به سیاست خارجی تلاش خمینی در این است که با توجه به نیاز جمهوری اسلامی پس از آتش بس به گسترش مناسبات خود با کشورهای مختلف بمنظور افزایش آمدن بر مشکلات اقتصادی و سیاسی، مناسبات رژیم را با دولت شوروی تقویت کند. در همان حال خمینی که خود را "خلیفه مسلمین" می‌پندارد با این نامه میخواهد استازاستروی‌های گورباچف در سیاست‌های داخلی و خارجی اش که البته توأم با "جسارت" و "شهامت" بوده و در سیاست "اسلاف" خود تجدیدنظر نموده تشکر نماید. در حقیقت خمینی بر سر این مسئله میخواهد همان موضع گیری سران دول امپریالیست را تکرار کند. با این تفاوت که آنها بمثابه نمایندگان آگاه بورژوازی به تعریف و تمجید از لیبرالیسم سیاسی و بسط مناسبات کالائی - پولی در شوروی پرداختند و از این زاویه به تأیید گورباچف پرداختند، اما خمینی بحسب شعور محدودش از اینکه "بانگ‌الله اکبر" "پس از هفتاد سال" از گذشته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شوروی "به گوش" طرفداران اسلام نساب محمدی "رسیده است و از اینکه شوروی خواستمرجعین مسلمان افغان تن داده است از گورباچف تشکر کرد. اما خمینی هدف دیگری را



توضیح و تشریح برنامه سازمان ۱۷

ونیمه پرولتاریا در امر رویارویی کردن اقتصاد سوسیالیستی بقدرت دولتی و سازمان متمرکزی از نیرو و قوه قهریه نیازمند است. (۵)

رسالت سترگ و تاریخی طبقه کارگر برانداختن نظام طبقاتی مبنی برستم و استثمار سرمایه داری و ایجاد جامعه کمونیستی است که در آن نه طبقه ای وجود خواهد داشت و نه نهادهای طبقاتی از جمله دولت. اما روشن است که طبقه کارگر نه میتواند یک شبه طبقه کارگر برانداختن و نه جامعه کمونیستی را مستقر سازد. طبقه کارگر برای محو طبقات و استقرار جامعه کمونیستی قبل از هر چیز باید بورژوازی را با توسل به قهر انقلابی سرنگون سازد، قدرت سیاسی را بچنگ آورد و خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل سازد یعنی دیکتاتور طبقه خود را برقرار سازد و از آن بجا به بزاری برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود استفاده کند، این اهداف طبقه کارگر عبارتند از: پایان بخشیدن به مقامت بورژوازی با توسل به جبر و قهر و سرکوب، استثمار رگران حاضر نیستند به سادگی دست از قدرت و امتیازات خود بردارند. آنها حتی هنگامیکه سرنگون می شوند بشدت مقاومت می کنند و با توسل به هر شیوه ممکن می کوشند موقعیت از دست رفته خود را مجددا بدست آورند. لذا طبقه کارگری که خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل نموده است ناگزیر است از دولت بجا به ارگان سیاست طبقه خود استفاده کند و با توسل به قهر و سرکوب بین مقامت استثمار رگران را درهم شکند. یعنی دیکتاتور طبقه خود را علیه طبقات استثمارگر اعمال کند. از این روست که لنین می گوید: "دیکتاتور طبقه انقلابی پرولتاریا قدرتیست که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بچنگ آمده و پشتیبانی می گردد و قدرتیست که بهیچ قانونی وابسته نیست." (۶)

علاوه بر این پرولتاریا برای بیطرف ساختن خرده بورژوازی و جلب بخش زحمتکش آن بسوی خود نیاز به دیکتاتور پرولتاریا دارد. برخلاف این ادعای اپورتونیستها که مدعی اند طبقه کارگر باید ابتدا در جامعه سرمایه داری خرده بورژوازی را بسوی خود جلب کند و با سرنگون اکثریت ثبات در پارلمان به شکل مسالمت آمیز به سوسیالیسم گذار کند. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که طبقه کارگر باید ابتدا بورژوازی را سرنگون کند، دیکتاتور پرولتاریا را برقرار سازد، تا خرده بورژوازی را از دنباله روی بورژوازی بزدارد، آنرا بیطرف سازد و بخش زحمتکش آنرا بسوی خود جلب کند. لنین در مورد این مسئله نیز می گوید "پرولتاریا باید نخست بورژوازی را برانداخت و قدرت دولتی را برای خود فرا چنگ آورد و سپس از قدرت دولت که همانا دیکتاتور پرولتاریاست بمنزله ابزاری در دست طبقه خود برای جلب طرفداری اکثریت زحمتکشان استفاده کند." (۷) و بالاخره دیکتاتور پرولتاریا برای سازمان دادن سوسیالیسم بر رویارویی های نظام سرمایه داری ضروریست. تنها پرولتاریا است که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد میتواند جامعه را بر مبنای سوسیالیستی سازماندهی کند. بنابراین این بنا بیک رشته علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر پیش از آنکه جامعه بدون طبقات کمونیستی را مستقر سازد باید یک دوران گذار را تجربه کند. انقلابی را طی کند و در این دوران دیکتاتور پرولتاریا یک ضرورت محسوب میشود. لذا مارکس در نقد بر نامه گوتا می نویسد: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی میباشد که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد." (۸) و انگلس نیز خاطرنشان میسازد که "مارکس و من همواره از سال ۱۸۴۷ بر این عقیده بوده ایم که یکی از نتایج نهایی انقلاب پرولتری آینده انحلال تدریجی و ناپدید شدن نهایی آن سازمانی خواهد بود که دولت نام دارد. سازمانی که هدف اصلی آن همواره این بوده است که از طریق قهر مسلحانه انقیاد اقتصادی اکثریت زحمتکشان را به اقلیت ثروتمندان تامین کند. با ناپدید شدن اقلیت ثروتمند ضرورت یک نیروی دولتی سرکوبگر مسلح نیز از میان خواهد

اما اپورتونیسم نه فقط با نفی ضرورت انقلاب قهری برای سرنگونی بورژوازی بلکه از آن مهم تر با نفی دیکتاتور پرولتاریا که مضمون اساسی انقلاب پرولتریست مشخص می گردد.

همه اپورتونیستها تجدیدنظر اساسی در مارکسیسم و تهی ساختن آنرا از جوهر انقلابی اش با نفی دیکتاتور پرولتاریا آغاز کرده اند. برنشتین که پایه گذار روبریونیسم در مارکسیسم بود با تسخیر دیکتاتور پرولتاریا یاد می کرد و مارکسیسم را بر سر این مسئله به بلانکیسم متهم می ساخت. پس از برنشتین، اپورتونیستها جناح راست و سوسیالیستهای انترناسیونال دوم با نفی و انکار دیکتاتور پرولتاریا به نفی مارکسیسم پرداختند و لنینیستها را که مدافعین پیگیر انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا بودند به بلانکیسم و آنارشیسم متهم ساختند.

در سالهای اخیر نیز اپورتونیستها با نفی دیکتاتور پرولتاریا - تجدیدنظر اساسی در مارکسیسم - لنینیسم دست زدند. بنسب برای این نفی دیکتاتور پرولتاریا چیز دیگری نیست جز نفی مارکسیسم، نفی انقلاب پرولتری و رسالت دوران ساز طبقه کارگر در انهدام نظام طبقاتی سرمایه داری و استقرار نظام کمونیستی.

اینکه چرا انکار و نفی دیکتاتور پرولتاریا بهر شکل آن، به نفی مارکسیسم و انقلاب پرولتری منجر می گردد، دلیل اش این مسئله است که دیکتاتور پرولتاریا "عمده ترین مسئله تمام مبارزه طبقه کارگری پرولتریست." (۱) کسی که مبارزه طبقه کارگری را قبول داشته باشد نمی تواند زسب این مبارزه تا نتیجه منطقی آن که همانا دیکتاتور پرولتاریا است خودداری ورزد. دیکتاتور پرولتاریا چیزی نیست جز ادامه و بسط مبارزه طبقه کارگری پرولتاریا تحت شرایط جدید و شرایط جدید. "دیکتاتور پرولتاریا همان مبارزه طبقه کارگری است که به کمک ابزاری مثل قدرت دولتی اعمال می شود." (۲)

بر این مبنای می توان گفت کسی که دیکتاتور پرولتاریا را نفی میکند یا مبارزه طبقه کارگری را بطور کلی انکار می نماید و یا آنرا به دایره مناسبات اجتماعی موجود محدود می سازد، در هر دو حالت این نفی انقلاب پرولتری و رسالت تاریخی پرولتاریاست. روشن است که چنین کسی نمی تواند مارکسیست باشد. "مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقه کارگری را تا قبول نظریه دیکتاتور پرولتاریا بسط دهد." (۳) از این روست که مارکسیست - لنینیستها دیکتاتور پرولتاریا را پرنسب خود اعلام میدارند و هر گونه عدول از آن را بی چون و چر ارتداد از مارکسیسم می دانند. بقول لنین "دیکتاتور پرولتاریا دارای چنان اهمیتی است که هر کس نیازی به چنین دیکتاتور پرولتاریا را انکار کند و یا آنرا فقط در حرف برسمیت بشناسد نمیتواند عضو حزب سوسیال دمکرات باشد." (۴)

اما دیکتاتور پرولتاریا که اینهمه مارکسیست - لنینیستها بر آن تاکید می کنند و با لعن بورژوازی و پادوان اپورتونیست آن مداوما در نفی و مذمت آن سخن می گویند چیست و ضرورت وجودی آن از چه روست؟

دیکتاتور پرولتاریا سیاست سیاسی پرولتاریاست. بعبارت دقیق تر دیکتاتور پرولتاریا متشکل شدن طبقه کارگر بصورت طبقه حاکمه برای سرکوب مقامت استثمار رگران و استثمارگران و تجدید سازمان جامعه بر مبنای سوسیالیستی است. لنین می گوید: "آموزش مربوط به مبارزه طبقه کارگر که مارکس آنرا در مورد مسئله دولت و انقلاب سوسیالیستی بکار برده است ناگزیر به قبول سیاست سیاسی پرولتاریا، دیکتاتور پرولتاریا، یعنی قدرت حاکمه ای منجر می گردد که هیچکس دیگر در آن سهم نبوده و مستقیماً به نیروی مسلح توده ها متکی است. سرنگونی بورژوازی فقط هنگامی عملی است که پرولتاریا بدل به طبقه حاکمه ای بشود که قادر است مقامت ناگزیر و پایداری جان بورژوازی را درهم شکند، کلیه توده های زحمتکش و استثمار رشونده را برای شکل نوین اقتصاد متشکل سازد. پرولتاریا هم برای درهم شکستن مقاومت استثمار رگران و هم برای رهبری توده عظیم اهالی یعنی دهقانان، خرده بورژوازی

حزب با پورتونیست با اصطلاح کمونیست‌کشورها ی سرمایه داری پیشرفته که دیکتاتوری پرولتاریا را صرفاً در حرف می پذیرند اما در عمل همان خط مشی اوروکمونیستها را در پیش گرفته اند یا و سراسری دربار " دمکراسی بطور عام " سرپوش گذاردن بردیکتاتوری بورژوازی در جمهوریهای پارلمانی، راه خاص با اصطلاح اروپایی قبضه قدرت سیاسی از طریق بدست آوردن اکثریت در پارلمان بورژوازی و گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، نفی ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و ایجاد ماشین دولتی جدیدی که دیگر دولت بمعنای خاص کلمه نیست، مبارزه طبقاتی انقلابی و انقلاب اجتماعی را نفی میکنند و فرم اجتماعی را جایگزین انقلاب اجتماعی میسازند. آنها بدین طریق اساساً سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم را نفی می کنند. این فقط اوروکمونیستها و دیگر احزاب پورتونیست‌کشورها ی سرمایه داری پیشرفته نیستند که با نفی دیکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم - لنینیسم را نفی میکنند، بلکه در کشورها ی تحت سلطه نیز اغلب احزاب سنتی بشکلی دیگر تحت لوای تئوری اپورتونیستی راه رشد غیر سرمایه داری عملاً به نفی دیکتاتوری پرولتاریا می پردازند تئوری راه رشد غیر سرمایه داری کمی از جلاز و بیرونیسم خروشچنی است و احزاب با اصطلاح کمونیست‌کشورهای تحت سلطه و وابسته مجریان آن محسوب می شوند بر این دیدگاه مبتنی است که کشورها ی عقب مانده که مناسبات ماقبل سرمایه داری در آنها مسلط است و یا سرمایه داری در آنها رشدنا چیز محدودی دارد می توانند تحت رهبری خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک و متوسط و برقراری مناسبات نزدیک بسا اردوگاه سوسیالیسم، انجام اقداماتی نظیر اصلاحات ارضی، تقویت بخش دولتی و تعاونی های تولید و مصرف بر عقب ماندگی ناشی از گذشته استعماری فائق آیند، به استقلال اقتصادی و سیاسی دست یابند و از طریق دورزدن سرمایه داری به سوسیالیسم گذار کنند. آنچه که در همان نخستین نگاه در این نظریه بچشم می خورد، تجدیدنظر در تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی، نفی صریح و آشکار ضرورت تامین هژمونی طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب، نفی دیکتاتوری پرولتاریا برای ساختن سوسیالیسم و جازدن اقدامات بورژوازی بنام اقدامات غیر سرمایه داریست. اپورتونیست - فرمیستهای پیرو این تئوری اپورتونیستی مدعی می شوند که این همان تئوری راه رشد - غیر سرمایه داریست که مارکس، انگلس و لنین نیز در مورد آن سخن گفته اند. اما حقیقت این است که بین آنچه که بنیانگذاران سوسیالیسم در این زمینه گفته اند و آنچه که اپورتونیستها بیان معتقدند دره ای عمیق وجود دارد. مارکس و انگلس بر این اعتقاد بودند که با پیروزی انقلاب پرولتری در کشورها ی سرمایه داری پیشرفته دیگر لازم نیست جوامعی که در مراحل ماقبل سرمایه داری قرار دارند، بویژه مناسبات اشتراکی هنوز به شکلهای مختلف در میان آنها حاکم است، مراحل رشد و تکامل کلاسیک را از سر بگذرانند، از سرمایه داری نیز گذر کنند و به سوسیالیسم برسند، بلکه می توانند سرمایه داری را دور زده و مستقیماً به سوسیالیسم گذار کنند. مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ روسی مانیفست در ۱۸۴۸ نوشتند: " در روسیه به موازات التهاب پرتبوتاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است، و نیز بموازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است، ما بیش از نیمی از ارضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می کنیم. اکنون این سؤال پیش می آید: آیا آبشین روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک بسختی مختل و خراب شده میتواند بلاواسطه بشکل عالی یعنی بشکل اشتراکی کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجربه ای را ببینیم که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی که اکنون میتوان بساین سؤال داد این است که اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریا باختر بشود بنحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند نمناشاع تکامل کمونیستی گردد. " (۱۲) در اینجا

رفت. در همان حال ما همواره بر این عقیده بوده ایم که برای رسیدن به این هدف و یا اهداف مهمتر انقلاب اجتماعی آینده، طبقه پرولتاریا باید ابتدا یک نیروی سازمان یافته سیاسی دولتی داشته باشد و با کمک آن مقاومت طبقه سرمایه داری در راه کوبدوجا مع را تجدیدسازمان کند. " (۹) بنا بر این روشن است که ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا از یک مجموعه علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ناشی میگردد که بدون آن حصول به جامعه بدون طبقه کمونیستی، یعنی فاز دوم جامعه کمونیستی ممکن نیست. دیکتاتوری پرولتاریا هر چند که بمنظور اعمال قهر نسبت به استثمارگران و سرکسوب مقاومت آنها ضروریست اما این فقط یکی از وظایف دیکتاتوری پرولتاریا - ست. تجدیدسازمان ندهی سوسیالیستی جامعه اصلی ترین وظیفه دیکتاتوری پرولتاریاست. لنین در این مورد نیز می گوید: " دیکتاتوری پرولتاریا - همانگونه که من بارها از آن جمله ضمن سخنرانی ۱۲ مارس در جلسه شورای نمایندگان پترگرا دمتذکر شده ام - تنها وحتى بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست، پایه اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیات و کامیابی آن عبارت از این است که پرولتاریا نسبت به سرمایه داران طراز عالی تری از سازمان اجتماعی کار را عرضه میدارد و عملی میسازد. " (۱۰) این فقط پرولتاریا نیست که برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود به دیکتاتوری نیاز دارد، بلکه در تمام جوامع طبقاتی، طبقات حاکمه دیکتاتوری خود را اعمال کرده اند و هم امروز حتی در دمکراتیکترین دولتها ی بورژوازی، دیکتاتوری بورژوازی اعمال میگردد. تفاوت اساسی در این است که اولاً دیکتاتوری پرولتاریا آخرین دیکتاتوری طبقاتیست و هدف آن از برداشتن طبقات است که توأم با آن دولت نیز زوال خواهد یافت ثانیاً - دیکتاتوری طبقاتی استمگرو استثمارگر بر سر کوب مقاومت اکثریت عظیم مردم یعنی توده های وسیع کارگرو زحمتکش استوار است و حال آنکه دیکتاتوری پرولتاریا بر سر کوب مقاومت استثمارگران یعنی یک اقلیت محدود استوار می باشد. در آنجا یعنی در دیکتاتوری طبقاتی استمگرو استثمارگر دمکراسی برای استثمارگران وجود دارد، اما در اینجا یعنی در دیکتاتوری پرولتاریا دمکراسی برای اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه، از اینجهت، دولت پرولتری دمکراتیکترین شکل ممکن دولت محسوب میشود. اگر دولت بورژوازی حتی در دمکراتیکترین شکل آن یعنی جمهوری دمکراتیک پارلمانی ماشین سرکوب بورژوازی علیه زحمتکشان است یعنی عملاً دیکتاتوری استثمارگران است و لاجرم این ماشین دولتی بگونه ای سازمان یافته که توده مردم در آن نقشی ندارند، و دمکراسی بورژوازی مردم را از این ماشین دولتی دور میدارد، بالعکس ماشین دولتی پرولتری که ارگانی سیاست طبقاتی پرولتاریا محسوب میگردد نمی تواند این دستگاه یا ماشین دولتی کهنه باشد بلکه باید ماشین دولتی جدیدی باشد که با خریدن ماشین دولتی کهنه بورژوازی بنا میگردد و چنان بنا میگردد و سازمان می یابد که توده مردم هر چه بیشتر به این ماشین نزدیکتر باشند و دمکراسی گسترده تر و بیسابقه تری را برای توده های زحمتکش فراهم آورد. بنا بر این لنین می گوید: " دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر باید فقط متضمن دگرگونی در اشکال و نهادهای دمکراتیک بطور کلی باشد بلکه این دگرگونی دقیقاً با یستی در برخورداری مردم تحت ستم سرمایه داری - طبقات زحمتکش - از دمکراسی گسترش بیسابقه ای بوجود آورد. " (۱۱) این قدرت دولتی از نوع دولت شورائی است. این دولت که دمکراتیکترین نوع دولت است، دیگر دولت بمعنای خاص کلمه محسوب نمیکردد. دولتی در حال زوال است، که به همراه محو طبقاتی بطور کامل زوال خواهد یافت. بنا بر این دیکتاتوری پرولتاریا بنا به علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی یک ضرورت اجتماعی - نا پذیر برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی پرولتاریا و گذار از جامعه - سرمایه داری به جامعه بی طبقه کمونیستی است. از اینرو اوروکمونیستها که صریح و آشکار به نفی دیکتاتوری پرولتاریا می پردازند و نیز دیگر



توضیح و تشریح برنامه سازمان

نه بحثی از زنی انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریاست و نه واگذاری نقش و رسالت پرولتاریا به دهقانان بلکه بحث بر سر این مسئله است که اگر انقلاب روسیه آتش انقلاب پرولتری را در باختر برافروزد، در آن صورت لازم نیست که روسیه از چنان مرحله تکاملی بگذرد که مالکیت ارضی بورژوازیهای مالکیت ارضی اشتراکی را بگیرد، بلکه می تواند در انقلاب پرولتری روسیه، "منشاء تکامل کمونیستی گردد."

لنین نیز عنوان می کند که الزامی نیست ملت های عقب مانده از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرند، بلکه می توانند با کمک پرولتاریای پیروزمند و طی مراحل معین تکامل بدون گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم گذار نمایند. او در کنگره دوم انترناسیونال می گوید: "اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند دست بیک تبلیغات منظم در میان آنها بزند و حکومت های شورائی با تمام وسائلی که در اختیار دارند بیاری آنها بشتابند در آن صورت اشتباه خواهد بود که تصور کنیم خلق های عقب مانده با بیستی الزاماً از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرند. ما نه فقط باید واحدهای مستقل رزمنده و سازمان های حزبی را در مستعمرات و کشورهای عقب مانده ایجاد کنیم نه فقط دست به تبلیغ برای سازماندهی شوراهای دهقانی بزنیم و بکشیم آنها را با شرایط ما قبل سرمایه داری انطباق دهیم بلکه انترناسیونال کمونیستی باید مسئله را بر زمینه تئوریک مناسب مطرح کند. کشورهای عقب مانده می توانند با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته، بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری به کمونیسم گذار کنند." در اینجا بحث بر سر این مسئله است که نه کمیت محدود پرولتاریا و نه عقب ماندگی این کشورها نمی تواند توجیهی برای گذار الزامی از مرحله سرمایه داری باشد، بلکه کمونیستها چنانچه قدرت را به دست بگیرند می توانند با کمک پرولتاریای پیروزمند و پرولتاریای کشورهای پیشرفته مرحله سرمایه داری را دور بزنند و مستقیماً به سوسیالیسم گذار کنند. اما پورتونیستها مدافع تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و خروشچنی رهبری مستقیم طبقه کارگر را انکار می کنند، آنها به خرده بورژوازی و بورژوازی وابسته می نمایند و مدعی می شوند که چنین رژیم های در مرحله نخست همان کارکرد دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران - دهقانان را برعهده دارند، سمتگیری سوسیالیستی دارند و طی یک پروسه به دیکتاتور پرولتاریا تحول می یابند. این یک تحریف آشکار است. اولاد عصری که ما در آن بسر می بریم اقشار و طبقات غیر پرولتری حتی قادر به انجام وظایف دمکراتیک انقلاب نیستند تا چه رسد به اینکه بخوانند بکوشند مراحل انتقالی به سوسیالیسم را طی کنند. این اقشار مدافع مالکیت خصوصی جزا و رشدها تکامل سرمایه داری را به دیگری را برنگزیدند. تجربه نیز بقدر کافی صحت این ادعا را با ثبات رسانده است. اما پورتونیستها طرفدار راه رشد با این نظریه خود مبارزه طبقاتی را که نیروی محرکه تاریخ است نفی می کنند، و همزیستی و مسالمت طبقاتی را تبلیغ می نمایند. آنها سوسیالیسم را نه تغییری در مناسبات سرمایه داری بلکه رشد نیروهای مولده معرفی می کنند. اصلاحات بورژوازی - دمکراتیک نظیر اصلاحات ارضی را غیر سرمایه داری می زنند و در همه جا دولتهای ارتجاعی و ضد دمکراتیک را دولتهای سوسیالیستی یا سمتگیری سوسیالیستی معرفی کرده اند. تئوری راه رشد غیر سرمایه داری خروشچنی به چیز دیگری جز دیکتاتور بورژوازی منجر نشده و نخواهد شد. از اینرو این نظریه نفی کننده انقلاب پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا از اساس است. اگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته اور و کمونیستها و دیگر پورتونیستها با تمسک به دمکراسی بورژوازی و ادعای گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم از طریق پارلمان بورژوازی به نفی دیکتاتور پرولتاریا میپردازند در کشورهای عقب مانده و وابسته نیز پورتونیستها زیر لوای تئوری راه رشد همیسن هدف را دنبال می کنند، و عملاً دیکتاتور پرولتاریا و مارکسیسم - لنینیسم را نفی می کنند.

اما گذشته از پورتونیستها که نظریه عملی دیکتاتور پرولتاریا

را بطور کلی انکار می کنند، احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی بشکلی دیگر دیکتاتور پرولتاریا را تحریف کرده اند. آنها ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را انکار نمی کنند، اما طبق تفسیر خروشچنی آنها به دوره معینی از دوران گذار انقلابی از جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقات کمونیستی محدود می نمایند. خروشچف در گزارش خود به کنگره ۲۲ پیرامون برنامه حزب این تحریف رویزیونیستی را به شکل زیر جمع بندی کرد و گفت: "... هنگامیکه سوسیالیسم در کشور ما بطور کامل و نهائی پیروز شده و ما به دوران ساختمان همه جانبه کمونیستی وارد شده ایم، شرایطی که دیکتاتور پرولتاریا را ضروری می ساخت ناپدید گردید. مقاصد داخلی آن انجام گرفته اند... با پیروزی سوسیالیسم و ورود کشور به دوران ساختمان همه جانبه کمونیستی، دولت دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق تغییر شکل یافت... ساختمان کمونیستی دیگر نیاز به دیکتاتور پرولتاریا ندارد. تمام زحماتشان کشور ما حقوق مساوی دادند. قطعاً طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در جامعه در حین دوران گذار به کمونیسم برعهده خواهد داشت... دولت از بازار سلطه طبقاتی به ارگان بیانگزاراده تمام خلق تبدیل می گردد." اینک سوسیالیسم فقط با ورود به فاز دوم جامعه کمونیستی "بطور کامل و نهائی پیروزی می گردد و گفتار خروشچف حرف بی ربطی است در اینجا مورد بحث ما نیست. آنچه مورد بحث ما است، انکار ضرورت دیکتاتور پرولتاریا در سراسر دوران نخستین فاز جامعه کمونیستی است. این یک تجدیدنظر در تئوری مارکسیستی دولت، نقش و وظایف دیکتاتور پرولتاریاست. اینک جامعه شوروی در نخستین فاز جامعه کمونیستی که معمولاً آنرا سوسیالیسم می نامند قرار گرفته و اصل از هر کس به حسب استعدادش و بهر کس بر حسب کارش حاکم است، مورد چگونگی و چسرا نیست و حتی خود حزب کمونیست شوروی به این حقیقت باور دارد. "مارکس همین جامعه کمونیستی را که تازه از بطن سرمایه داری پا به عرصه وجود نهاده و مهر و نشان جامعه کهنه را از هر لحاظ با خود دارد "نخستین" فاز یا فاز پائینی جامعه کمونیستی می نامد." (۱۳)

و ما پیش از این دیدیم که مارکس این فاز را که میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی بدون طبقات وجود دارد، دوران گذار انقلابی از اولی به دومی می نامید و معتقد بود که این دوران "منطبق با یک دوران گذار سیاسی می باشد که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا باشد." مارکس بصراحت در این نوشته خود ضرورت وجود دیکتاتور پرولتاریا را برای تمام دورانی که جامعه سرمایه داری را از جامعه کمونیستی بدون طبقات جدا می سازد یعنی در تمام دوران نخستین که همانا سوسیالیسم است اثبات می کند. این نشان می دهد که دولت محصول مرحله معینی از تکامل اقتصادی و تقسیم جامعه به طبقات است. بنا بر این از میان رفتن آن نیز محصول ناپدید شدن طبقات است. هنگامیکه طبقات بکلی از میان بروند، دیگر نه از دولت خبری خواهد بود و نه از دیکتاتور پرولتاریا. لنین نیز در توضیح این مسئله که دیکتاتور پرولتاریا تا محو طبقات ضروری است خاطر نشان می سازد که: "فقط کسی به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی بطور عام و نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند، ضرورت دارد." (۱۴) می بینیم که لنین ضرورت دیکتاتور پرولتاریا را برای دورانی که "سرمایه داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می کند" میبذیرد. او مشخصاً از "جامعه بدون طبقات" و "کمونیسم" بعنوان دومین فاز جامعه کمونیستی نام می برد. اینک چرا دیکتاتور پرولتاریا برخلاف تحریفات رویزیونیستی شوروی برای سراسر دورانی که جامعه طبقاتی سرمایه داری را از جامعه بدون طبقات جدا می کند ضروریست از مجموعه مقتضیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دورانی ناشی می گردد که تازه از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و "از هر لحاظ از اقتصاد و

اخلاقی و فکری هنوز مهر و نشان جامعه کهنه ای را که از بطن آن برون آمده است، با خود دارد. "همانگونه که پیش از این اشاره کردیم دیکتاتور پرولتاریا نه فقط برای سرکوب استثمارگران بلکه برای تجدید سازماندهی جامعه بر مبنای سوسیالیستی ضروری است. مارکس در نقد برنامه گوستا بویژه بر نقش و وظائف اقتصادی - اجتماعی دولت دیکتاتور پرولتاریا تاکید می کند و لنین در توضیح پایه های اقتصادی زوال دولت می گوید: "بنابراین در نخستین فاز جامعه کمونیستی (که معمولا آنرا سوسیالیسم می نامند) "حقوق بورژوازی" فقط تا اندازه ای ملغی می شود نه بطور تام و تمام. فقط میزانی که تحول اقتصادی حاصله اجازه می دهد یعنی تنها در مورد مسائل تولید. "حقوق بورژوازی" و مسائل تولید را مالکیت خصوصی افراد جداگانه می داند. سوسیالیسم این مسائل را به مالکیت همگانی تبدیل می نماید. در این حدود - فقط در این حدود - "حقوق بورژوازی" ساقمی شود. ولی بخش دیگر آن بعنوان تنظیم کننده (تعیین کننده) تقسیم محصولات و تقسیم کار در بین افراد جامعه باقی خواهد ماند... مارکس می گوید این "نقیصه" ایست ولی در نخستین فاز کمونیسم این نقیصه ناگزیر است. زیرا بدون دچار شدن به خیال بافی نمی توان تصور کرد که افراد با سرنگون ساختن سرمایه داری بلافاصله یا دیگرند که بدون توجه به هیچگونه میزانی برای حقوق بنفع جامعه کار نکنند. وانگهی الغاء سرمایه داری موجب تاقتصادی یک چنین تحولی را بلافاصله فراهم نمی سازد. و اما موازین دیگری هم جز "حقوق بورژوازی" وجود ندارد و در این حدود هم ضرورت وجود دولت که باید ضمن حراست مالکیت همگانی بروسا ثل تولید - برای بری کار و برای تقسیم محصول را نیز حراست نماید هنوز باقی می ماند. دولت ریزوال می رود زیرا دیگر سرمایه دار وجود ندارد. طبقه وجود ندارد و دولت نمی تواند هیچ طبقه ای را سرکوب نمود. ولی دولت هنوز کاملاً زوال نیافته است. زیرا حراست "حقوق بورژوازی" که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی می ماند. برای زوال کامل دولت کمونیسم کامل لازم است. " (۱۵) پس در نخستین فاز جامعه کمونیستی علیرغم سرنگونی استثمارگران، الغاء مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید و برافراشتن استثماری فرد زفرد هنوز دیکتاتور پرولتاریا ضروریست که باید ضمن حراست مالکیت همگانی بروسا ثل تولید - برای بری کار و برای تقسیم محصول را نیز حراست نماید. " این خودی اعتباری این نظریه را که علیرغم بقاء "حقوق بورژوازی" دولت دیکتاتور پرولتاریا وظائف داخلی خود را با انجام رسانده و دیگر به وجودش نیازی نیست نشان می دهد. دولت دیکتاتور پرولتاریا هنگامی وجودش بطور کامل زایل نخواهد بود که هرگونه "حقوق بورژوازی" برافراشته باشد و جامعه اصل "از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش" را عملی کرده باشد. بنابراین دولت دیکتاتور پرولتاریا بدولت عموم خلق تکامل نمی یابد بلکه بعنوان دولتی که دیگر دولت بمعنای خاص کلمه نیست، زوال می یابد و محو می شود. لنین این بحث را که دیکتاتور پرولتاریا تا محوطبات و ورود به فاز دوم جامعه کمونیستی ضروریست در آثار دیگر خود نیز مفصلاً مورد بحث قرار داده است و در اثر خود "ابتکار عظیم" می نویسد: "پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی کند، بلکه آنرا تا زمان محوطبات ادامه می دهد ولی البته در شرایط دیگر به شکل دیگر و با وسایل دیگر" این گفتار لنین به چه معنی است؟ این بدان معناست که طبقه کارگر پس از آنکه با قهر انقلابی بورژوازی را سرنگون کرد و دیکتاتور پرولتاریا را برقرار نمود، لاینقطع این مبارزه را تا محوطبات یعنی تا برقراری فاز دوم جامعه کمونیستی ادامه خواهد داد. اما گرچه در مضمون این مبارزه، در مضمون دیکتاتور پرولتاریا این دوران تغییر می حاصل نمی شود، در هر مرحله از تکامل خود بسته به شرایط مختلف شکل این مبارزه تغییر خواهد کرد و مسائل دیگری جایگزین مسائل قبلی خواهد شد و مسائل نوینی با مسائل قدیمی تلفیق خواهد شد و غیره... او با زهم در همین کنگره حزب کمونیست می گوید: "وقتی طبقه جدید جایگزین

طبقه قدیم شد فقط با مبارزه بی‌امان علیه طبقات دیگر می‌تواند خود را بر جای نگه‌دارد و فقط در صورتی به پیروزی نهایی خواهد رسید که بتواند کار را به محوطبات بطور کلی منجر سازد." اما چون سوءاستفاده از کلمات امری متداول است، باید دید که منظور لنین از محوطبات چیست؟ و برای محوطبات چه باید کرد؟ (تا کید زماست) "محوطبات لازم‌الاجتناب مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختی است که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی پس از استقرار دیکتاتور پرولتاریا از بین نمی‌رود (برخلاف تصور فرامیگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دمکراسی قدیمی). بلکه فقط شکل‌های خود را تغییر می‌دهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم می‌شود... برای محوطبات دورانی از دیکتاتور پرولتاریا یک طبقه و همانا آن طبقه ای از طبقات است که لازم است که قادر باشد نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آنرا بی‌امان درهم شکنند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سرپای ایدئولوژی بورژوازی - دمکراتیک، با تمام عبارت - پردازی خرده بورژوا منشانه درباره آزادی و برابری بطور اعم پیوند بگسلد" (۱۶) لنین در اقتصاد دوسیاست در عصر دیکتاتور پرولتاریا نیز می‌نویسد: "برای محوطبات باید اولاً ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام داده ایم. ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محوطبات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی این کار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه ای است بمراتب دشوارتر و بالضرورة طولانی" (۱۷) آنچه در این بخش از نوشته لنین دارای اهمیت است، این است که نخستین شرط برای محوطبات این است که پرولتاریا ملاکین و سرمایه داران را سرنگون سازد و بعداً باید وظیفه دشوارتری را که همانا از میان بردن فرق بین کارگر و دهقان است، عملی ساخت و همه آنها را به کارکن تبدیل کرد این کاری است که با یک مبارزه طولانی و دشوار "از طریق تغییر سازمان تمام اقتصاد بزرگ اجتماعی می‌توان حل کرد" (۱۸) و اما بعد، آیا انجام گرفتن این وظیفه و این شرط برای محوطبات کافی است؟ خیر. لنین در همان اثر خود "ابتکار عظیم" انگار که از قبل پیش بینی می‌کرد که ممکن است روزی افرادی پیدا شوند و این واژه محسو طبقه ترا مورد تغییر و تفسیر اپورتونیستی قرار دهند توضیح میدهد: "واضح است که برای محوکا مل طبقات باید نه تنها استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را سرنگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود بلکه باید هرگونه مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرق بین شهر و ده و هم فرق بین افراد متعلق به کارجسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کاری است بس طولانی. " (۱۹) واضح تر و صریح‌تر از این گفتار نمیتوان محوکا مل طبقات را معین کرد. تنها سرنگون کردن استثمارگران کافی نیست، تنها الغاء مالکیت آنها کافی نیست، تنها برانداختن استثمارگران زفرد برای محوکا مل طبقات کافی نیست، برای محوکا مل طبقات باید مطلقاً هرگونه مالکیت خصوصی بروسا ثل تولید ملغی شده باشد، اما با زهم کافی نیست با یدتایزمیان شهروند، کاربندی و کار فکری محسو شده باشد. باید کار کمونیستی به مفهوم دقیق و اکید کلمه "کاری مزدب نفع جامعه... دا و طلبانه علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش، و بر سبیل عادت به کار کردن به نفع جامعه و آگاهی (کسب شده از طریق عادت) به ضرورت کار بنفع جامعه و بعنوان حاجت بدن سالم انجام گیرد." (۲۰) امری عملی شده باشد. باید حقوق بورژوازی بطور کلی محو شده باشد و جامعه بطور کامل برفاق محدود "حق بورژوازی" فاشق آمده باشد. باید بر بنیروی عظیم عادت و خمودی ناشی از آن فاشق آمده باشد باید کلیه افکاری که از مناسبات اجتماعی پیشین برخاسته است، از میان رفته باشد، باید یک اخلاق حقیقت انسانی "درورای آنتا گونیستهای طبقاتی و درمورای هرگونه یادآوری آنها" (۲۱) پدید آمده باشد و در صفحه ۱۴

☆ اهداف خمینی از ارسال نامه به گورباچف

از نوشتن این نامه دنبال میکرد آن تلاش برای بی اعتبار کردن کمونیسم در میان کارگران و زحمتکشان ایران بود.

خمینی در این نامه مدعی گردید که کمونیسم با شکست روبرو شده، دیگر چیزی بنام کمونیسم وجود ندارد. برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. "او همچنین ادعا کرد که گویا ما تریالیسم یا سخگوی مسائل نیست و دین نه فقط افیون توده ها محسوب نمی گردد بلکه پا سخگوی همه مسائل است و اصولا نجات بخش توده ها است.

البته این نه اولین و نه آخرین بار است که بورژوازی و عوامل رنگارنگ آن از شکست کمونیسم، نفی ما تریالیسم و نقش "نجات بخش" مذهب سخن می گویند. آنها سالهای سال است که با این گفته ها خود را تسلی میدهند و پوپیان خود را امیدوار میسازند. اینکه کمونیسم پدیده ای بالنده است و هم اکنون نیز در بخش وسیعی از جهان کارگران و زحمتکشان در حال ساختن این جامعه کمونیستی هستند و واقعی است که خمینی مرتجع تنها با بستن چشمان خود میتواند آنرا انکار کند. اما هدف خمینی از نفی این واقعیست چیست؟! و بدین طریق هراس مرگبار خود را از رشد مارکسیسم - لنینیسم در میان کارگران و روشن فکران انقلابی ایران و افشای روزافزون نقش و ماهیت ارتجاعی مذهب نشان میدهد. خمینی با این ادعا که کمونیسم شکست خورده است، احقانه تلاش میکند تا به کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی ایران بگوید، دست زاین اعتقاد -

ات بردارید. احقانه بودن این تلاش بسدان جهتهاست که انمی تواند بفهمد و لا کمونیسم بنا به میل واراده این یا آن فریدید نمی آید و از میان نمی رود بلکه یک ضرورت است و جامعه کمونیستی الزاما برویرانه های جامعه طبقاتی سرمایه داری بنا می گردد. بنا بر این تمام تلاش های مرتجعین با شکست روبرو خواهد بود. از خمینی که هیچ از دست خدای خمینی هم کاری ساخته نیست. ثانیا ما دام که جامعه سرمایه داری پا برجا است اعتقادات مارکسیستی مستقل از اینکه کسی بخواد هدیا نخواهد شد می کند. خمینی مرتجع نمی تواند بفهمد که طبقه کارگر بطور غریزی به سویالیسم گرایش دارد. چرا که در جامعه سرمایه داری در معرض ستم و استثمار است، و بنا بر این خواستار برافتادن استثمار فراد زرد است. خواستار پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی و استقرار جامعه کمونیستی است. خمینی نمی تواند بفهمد که رشد محبوبیت مارکسیسم - لنینیسم در صفوف کارگران و زحمتکشان باین علت است که یگانا ایدئولوژی حقیقتا انسانی است و چشم انداز روشن و نوید بخشی را در برابر

ایران در عمل دیدند که چگونه صدها هزار تن از مردم ایران با وعده بهشت در میدانی جنگ کشتار شدند، اما منافع جنگ بجیب سرمایه داران و سران حکومتی رفت. کارگران و زحمتکشان ایران در عمل دیدند که چگونه رژیم حاکم بر ایران عظیم ترین جناح یا تضد بشری را در ایران مرتکب شد. دهها هزار تن را بجوخه اعدام سپرد. هرگونه آزادی را از مردم ایران گرفت و همه این کارها را با مجوز الهی انجام داد. مگر در همه این موارد رژیم جمهوری اسلامی از مذهب بعنوان وسیله ای برای فریب و تحمیق توده ها استفاده نکرد؟ و مگر خود این حقایق نشان دهنده افیون بودن دین و مذهب نیست؟ خمینی میتواند این حقایق را انکار کند، اما توده های مردم ایران نقش واقعی دین و مذهب را در تداوم حکومت ستمگران و استثمارگران در عمل تجربه کردند. بنا بر این یا وه سرانی های خمینی تنها میتوانند ما به تسلی مرتجعین باشد. اگر خمینی بتواند تا حدودی در اهداف سیاسی خارج اش تا آن حد که مربوط به مناسبات جمهوری اسلامی و دولت شوروی است، موفق باشد، و متاسفانه بعلمت سیاستهای انحرافی دولت شوروی چنین خواهد بود، اما در ارتباط با اهداف فدا خلی اش بکلی ناموفق خواهد بود. نقش و ماهیت مذهب و رژیم مذهبی جمهوری اسلامی در پاسداری از نظام ستمگرا نه سرمایه داری بر توده های مردم افشای شده است و علیرغم خواست مرتجعین، مارکسیسم - لنینیسم روز بروز در میان کارگران ایران از نفوذ و محبوبیت بیشتری برخوردار میگردد.

وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

خود را اختیار نخواهند داشت. دگرگونی انقلابی در امر آموزش و پرورش و در دسترس قرار گرفتن علم و دانش برای توده زحمتکش منوط به سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت دمکراتیک و انقلابی است که آموزش عمومی را رایگان نماید. دانش آموزان را از نظر غذا، پوشاک، و مسائل تحصیل و ایاب و ذهاب تامین کند، در نظام آموزشی موجود دگرگونی بنیادین و انقلابی ایجاد نماید، مدارس را از مذهب بطور کامل جدا سازد و یکپارگان انقلابی را جهت ریشه کن کردن بیسوادسی زمان دهد، نزدیکترین پیوند را میان مدرسه و کار اجتماع می مولد ایجاد نماید و آموزش نظری و عملی را تلفیق کند. تنها انجام این اقدامات است که میتواند نخستین گام در تحول کیفی امر آموزش و پرورش و راهگشایی برای ورود تمام کودکان، جوانان و نوجوانان به مدارس و دانشگاهها باشد و علم و دانش را بمان توده های مردم ببرد.

توده های زحمتکش و ستمدیده می گشاید، بنا بر این از آنجا نیکه یکا ایدئولوژی علمی و انقلابی است. قلوب میلیونها کارگر و زحمتکش را در سراسر جهان تسخیر کرده است. در ایران نیز رشد و محبوبیت مارکسیسم - لنینیسم از همین واقعیات ناشی میگردد. اگر در اینجا و آنجا انحرافات و امز ساختن - سوسیالیسم پدید آمده است. این انحرافات ربطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد و نه حقانیتی برای ایدئولوژی های غیر پرولتری و نظام استثمارگرانه سرمایه داری ایجاد می کند. طبقه کارگران ایران همچون تمام هم زنجیران خود در سراسر جهان برای ایجا دیک جامعه کمونیستی مبارزه میکند، که از هرگونه انحرافی میرا باشد. خمینی در عین حال که در نامه اش به گورباچف درباره شکست کمونیسم یا وه سرایی میکند، در همان حال میکوشد این حقیقت را که دین افیون توده ها ست انکار کند. و البته حق دارد که نقش واقعی مذهب را انکار کند، چرا که اساسا وظیفه اش همین است. اما مستقل از تبلیغات خمینی، نقش و ماهیت مذهب طی ده سال حکومت جمهوری اسلامی بر عموم توده های زحمتکش مردم ایران آشکار شده است. کارگران و زحمتکشان ایران در عمل دیدند که چگونه مرتجعین مذهبی حاکم بر ایران با استفاده از دین و مذهب به پاسداری از نظام ستمگرا نه سرمایه داری پرداختند. چگونه بنا به احکام الهی استثمار و حشیانه کارگران را بدست سرمایه داری امری مجاز و شرعی معرفی کردند. کارگران و زحمتکشان

از صفحه ۱۵

از ادامه تحصیل منصرف شود، بسیاری از دانشجو - یان ناگزیرند بدلیل نبودن بگانه، در مسافرخانه های ارزان قیمت بدون حداقل امکانات زندگی کنند. مشکل خوابگاه و مسکن دانشجویان بقدری حاد شده که در چند مورد به اعتراض دسته جمعی و تظاهرات دانشجویان منجر شده است. وضعیت اسف بار آموزش و تعلیم و تربیت در ایران، بیش از هر چیز نتیجه سیاستهای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است. حکومت اسلامی با سیاستهای ارتجاعی و تفکر قرون وسطانی خود، امر آموزش و پرورش را به قهقرا کشانده است و هر روز ادامه حاکمیت این رژیم، نتیجه ای جز تشدید این وضعیت اسف بار نخواهد داشت. تا زمانیکه رژیم جمهوری اسلامی یا هر رژیم ارتجاعی دیگری در ایران حاکم باشد، هیچ تحول انقلابی در امر آموزش و پرورش روی نخواهد داد، و فرزندان کارگران و زحمتکشان امکانا ت ضروری و کفافی را برای سواد آموزی، ادامه تحصیل و بال بردن آگاهی

از زمان
تاسیس سازمان

* راه کارگر بر مواضع اپورتونیستی خود پای می فشارد

راه کارگر در شماره ۵۶ نشریه خود در مقاله ای تحت عنوان "لجاجت یک پوپولیست مومن" به دفاع از مواضع اپورتونیستی خود برخاسته و سازمان ما را اولاً بعلت دفاع از استقرار دولت نوع شورائی بعنوان وظیفه فوری انقلاب و ثانیاً بعلت نفی وانکار این تزا پورتونیستی که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی میدانند به پوپولیسم متهم می کند. راه کارگر در این مقاله همچنان بر این دیدگاه اپورتونیستی و ضدما رکسیستی خود اصرار می ورزد که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. تمام بحث ما در مقاله "دمکراسی و سوسیالیسم از دیدگاه راه کارگر" اثبات این حقیقت بود که وقتی راه کارگر می گوید اقدامات دمکراتیک و ضد-امپریالیستی بنام مطالبات خوری ما "اقدامی است سوسیالیستی یعنی مترادف است با" برانداختن سلطه امپریالیسم "برانداختن سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم" قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم "در واقع به شکل دیگر همان نظریات امثال حزب توده را ارائه می دهد که مترجم ترین رژیم ها را با این ادعا که گویا بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی مبارزه می کنند، و این مترادف است با سوسیالیسم، مورد تأیید و حمایت قرار می دهند. بحث ما این بود که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی نیست بلکه مترادف الغاء مالکیت خصوصی بروسا نل تولید، الغاء اقتصاد کالائی و الغاء استثمار فردا ز فردا است. اما راه کارگر همچنان بر مواضع اپورتونیستی خود پای می فشارد و تعجب آورانه هنگامی به دفاع پیگیر از این تزا برخاسته که نظریه راه رشد غیر سرمایه داری در مقیاس جهانی با ورشکستگی همه جانبه روبرو شده است و حتی حزب توده نیز دیگر جرات نمی کند که اینچنین صریح و بی پرده بگوید سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. راه کارگر در شماره اخیر نشریه خود از این گفتار ما چنین نتیجه می گیرد: "آری این است کشف بدیع پوپولیستهای ما: در یک جامعه سرمایه داری وابسته، میتوان علیه سلطه امپریالیسم مبارزه کرد، اما این ربطی به مبارزه علیه خودسرمایه ندارد" و مدعی میشود که گویا "اقلیت" "ضمن اعتراف به سرمایه داری بودن ایران مجبور به ابداع مبارزه ضد امپریالیستی بدون مبارزه ضد سرمایه داری برای طبقه کارگر میشوند و با این مقدمه اما درست به نتیجه گیری حزب توده میرسند." یعنی برنامه (سچفخا)

فقط جهت گیری حل مسئله را در نخستین مرحله انقلاب نشان می دهد و حل قطعی آن را موقوف به گذار به سوسیالیسم می نماید. "آخرین صد آفرین! حزب توده هم درست این را می گوید. انقلاب ایران در مرحله فعلی جهت گیری آنها می گویند "سمت-گیری" سوسیالیستی دارد و نه بیش از آن. این درست اساس "انقلاب دمکراتیک ملی" طیف توده ای را تشکیل می دهد. راه کارگر در این جملات خود چه پیسز را میخواهد بگوید؟ میخواهد ثابت کند که سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است. والا کیست که نداند اساساً این مسئله که مبارزه علیه امپریالیسم در ایران از مبارزه علیه سرمایه داری جدا نیست از سوی "اقلیت" عنوان شده است و تجسم آن نیز برنامه "اقلیت" است. جناب راه کارگر با هوچی گری نمیتوان مواضع اپورتونیستی را پرده پوشی کرد. بحث "اقلیت" این است که حل قطعی مسئله وابستگی اقتصادی موقوف به گذار به سوسیالیسم است، اما قطع وابستگی همان سوسیالیسم نیست. راه کارگر می گوید مواضع "اقلیت" اساساً "انقلاب دمکراتیک ملی" طیف توده ای را تشکیل می دهد. "خیر جناب متخصص مغلطه کاری اساساً انقلاب دمکراتیک ملی حزب توده همان تئوری سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی است، و این همان تزی است که شما افتخار دفاع از آنرا برعهده دارید. اساساً انقلاب دمکراتیک ملی حزب توده همان نفی ضرورت هرزومنی طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب، نفی دمکراسی توده ای و اعمال حاکمیت توده ای از طریق شوراهاست و این درست منطبق بر مواضع راه کارگر است که مرحله نخستین انقلاب ایران را مبارزه علیه استبداد دو بخاطر ایجاد جمهوری پارلمانی بورژوازی قرار داده است، مسئله هرزومنی طبقه کارگر انقی می کند و حاضرات به خاطر پرکردن حفره هولناک ولایت فقیه و "سعادت" کشور با هرکس که "قلمی و قدمی" دارد از جمله "بنی صدر و حتی بدتر از بنی صدر" متحد شود. جناب راه کارگر مغلطه نکنید نظرات حزب توده و دنباله روان حزب توده نظیر راه کارگر را به "اقلیت" منتسب ننمائید. بیسبب انقلاب دمکراتیک توده ای که اقلیت مدافع آن محسوب میگردد و "انقلاب دمکراتیک ملی" حزب توده و انقلاب ضد استبداد راه کارگر فرسنگها فاصله است. این اولاً و ثانیاً "اقلیت" همچون حزب توده و راه کارگر وظیفه اش فریب توده های کارگر نیست که به آنها بگوید سوسیالیسم مترادف برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع

وابستگی است. بلکه بالعکس به کارگران میگوید فریب این یا وه سرا شیهای اپورتونیستی را نخورید و این حقیقت را مدنظر داشته باشید که سوسیالیسم مترادف الغاء هرگونه مالکیت خصوصی بروسا نل تولید، الغاء اقتصاد کالائی، الغاء قدرت سرمایه و الغاء استثمار فردا ز فردا است. ثالثاً اقلیت برخلاف تحریفات اپورتونیستی راه کارگر به کارگران می آموزد که همان نخستین مرحله انقلاب ایران باید علیه امپریالیسم و سلطه آن مبارزه کرد و علیرغم گریه و زاری راه کارگر که می گوید در این مرحله نیلاید از ملی کردن سرمایه های بزرگ و کنترل سخنی به میان آورد، از مصداق و ملی کردن سرمایه های متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی و کنترل کارگری بر تولید و توزیع دفاع می کند اما "اقلیت" در همان حال تا کید می کند که این اقدامات مشخصاً ضد سرمایه داری نه هنوز بمعنای معمول داشتن سوسیالیسم است و نه برافتادن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع کامل وابستگی. چرا که برافتادن قطعی سلطه امپریالیسم و قطع کامل وابستگی اقتصادی هنگامی امکان پذیر است که مناسبات تولید اساساً دگرگون شود و مناسبات سوسیالیستی برقرار گردد. راه کارگر در این مقاله خود همچنین با رد دیگر تلاش نموده است که سر-سپردگی اش را به بورژوازی با تحریف گفته های بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و تجربیات مسلم تاریخی اثبات کند. راه کارگر این عاشق سینس-چاک پارلمانتاریسم بورژوازی برای اینکه بگوید نیلاید استقرار حکومت شورائی را وظیفه فوری انقلاب قرار داد، از این شاخه به آن شاخ می پرد در مورد اقشار خرده بورژوازی قلمفرسائی می کند و می گوید "این اقشار در مبارزه برای درهم کوبیدن تزلزل فراوان دارند. گذشته از آن و این نکته اصلاً و ابداً مورد توجه پوپولیستهای ما قرار نمی گیرد. "کولاکها" و خرده بورژوازی مرفه شهری مطلقاً در مبارزه برای درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی شرکت نمی کنند. "ببخشید استند مغلطه کاری! بحث ما بر سر این نبود که "کولاکها" و خرده بورژوازی مرفه شهری وظیفه درهم شکستن ما شین دولتی را برعهده دارند. بورژوازی دهقانی ایران یک نیروی ضد انقلابی است و خرده بورژوازی مرفه نیز نه یک نیروی انقلابی بلکه یک نیروی متزلزل بینا بینی است، بحث ما بر سر این نکته بود که پرولتاریای ایران یا ییدبا خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی متحد شود، و علیرغم تزلزلی که سایر خرده بورژوازی در مبارزه بخاطر دمکراسی از خوا نشان می دهد، و شما نمائنده تیپیک آن هستید با زهم منافعش ایجاب می کند که تحت رهبری پرولتاریا در این درهم شکستن ما شین دولتی سهی

شود. راه کارگر حتی گفته های لنین را نیز تحریف می کند و می گوید اصلا در صحبت ما رکس و لنین بحثی از دهقانان خرده بورژوا در میان نیست و حال آنکه لنین درست بر همین مسئله انگشت می گذارد و می گوید "بنا بر این وقتی ما رکس از "انقلاب واقعا خلقی" سخن می گفت بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (اودر باره این خصوصیات مکرر سخن میگفت) با دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره ای اروپا در سال ۱۸۷۱ در نظر می گرفت. از طرف دیگر مدلل مینمود که "خرید کردن" ماشین دولتی آن چیز نیست که منافع کارگران و دهقانان ایجاد می کند و آنها را با یکدیگر متحد می سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار می دهد که عبارت است از بر نداشتن "انگل" و تعویض آن با یک چیز تازه. "اما راه - کارگر یکسره این بحث لنین را تحریف می کند، و

در مورد "کولاکها" و "خرده بورژوازی مرفه شهری" یا وه سرانی می کند. بعلاوه راه کارگر به این مسئله مطلقا پاسخ نمی دهد که چگونه لنین در ۱۹۰۵ و درست بهنگامی که از دیکتاتور سوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و دهقانان دفاع می کرد از استقرار حکومت شورائی در روسیه دفاع نمود و خواستار آن بود که شورا خود را حکومت انقلابی موقت اعلام کند.

راه کارگر با دفاع خود از پارلمانتاریسم بورژوازی و مخالفت با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بر سر این مسئله نیز همان خط مشی حزب توده را ادامه می دهد. راه کارگر بیهوده در تلاش است که خط مشی و مواضع حزب توده را بنام خط انقلابی و مارکسیستی جا بزند. آنچه را که راه کارگر دست و پا شکسته عنوان می کند، حزب توده منسجم تر از راه کارگر سالها پیش عنوان کرده است.

*** اکثریت در وصف ترقیخواهی مجاهدین یا وه سرانی می کند!**

در اینجا وه هشتمین شماره نشریه پورتونویستهای اکثریتی (جانانگهدار) مقاله ای به چاپ رسیده است تحت عنوان "خواست مردم و برناممه مجاهدین". اکثریتی ها در این مقاله تلاش ردیانه ای بکار میبرند تا سازمان مجاهدین، این نیروی ضد انقلابی و ارتجاعی را ترقی - خواه و مبارز راه دمکراسی معرفی کنند. "اکثریت" که دشمنی اش با دمکراسی، شهره آفاق است، در این مقاله خود را مدافع دمکراسی معرفی میکند و مدعی میشود که امروزه اگر چه مبارزه برای کسب دمکراسی "میرمیت خاص" دارد اما "بسیاری از سازمانهای سیاسی ترقیخواه و مبارز ایران هنوز دمکراسی را شناخته و یا در عمل به آن پای بند نیستند". سپس شاخص ترین نمونه این سازمانهای سیاسی "ترقیخواه و مبارز" را سازمان مجاهدین معرفی میکند. خیانت پیشگامان اکثریتی سپس به ذکر فاکتورهای میبازند تا ثابت کنند مجاهدین علیرغم اینکه "ترقیخواه و مبارز" هستند اما هنوز دمکراسی را شناخته و یا در عمل به آن پای بند نیستند. "ایین ناکتها عبارتند از اینکه اولاً سازمان مجاهدین به تلفیق "ظریف" دین و دولت معتقد است و خواستار ایجاد حکومت "دمکراتیک اسلامی" است و دیگر اینکه "رهبری مجاهدین به جای پذیرش اتحاد دمکراتیک همه نیروهای سلطنت و خلافت، خود را محور قرار میدهند و دیگران را به پذیرش شروط و برنامه رهبری خود فرا

میخواند" بنا بر این با تحلیل پورتونویستهای اکثریتی، اگر سازمان مجاهدین از تلفیق آشکار دین و دولت دست بردارد و فی المثل همانند لیبرالها خواهان تلفیق پوشیده دین و دولت باشد، و اگر گوشه چشمی هم به "اکثریت" نشان دهد، آنوقت "ترقیخواه و مبارز" بودن خود را به حدکمال رسانده و ثابت خواهد کرد که دمکراسی را شناخته و در عمل به آن پای بند است. اکثریتی ها که همچون تمام پورتونویستها هیچ رسالتی جز آستانبوسی بورژوازی، فریب کارگران و منحرف نمودن مبارزه آنان برای خود قائل نیستند، بدین وسیله تلاش می کنند بر ما هیت ارتجاعی وضد - انقلابی سازمان مجاهدین سرپوش بگذارند، غافل از اینکه سازمان مجاهدین طی چند سال اخیر، با دفاع از منافع بورژوازی، ما هیت خود را همچون پورتونویستها آشکارا نموده است. سازمان مجاهدین بعنوان مدافع پیگیر بورژوازی، طی چند سال اخیر، نزدیکترین مناسبات را با ارتجاع منطقه و امپریالیستها برقرار نموده و تلاش و آفری بخرج داده تا سرسپردگی اش را به بورژوازی جهانی به اثبات برساند. این سازمان بسر ای کسب قدرت سیاسی، نه به توده ها که به امپریالیسم و ارتجاع منطقه متکی است و سعی دارد از طریق بندوبست با محافل ارتجاعی و امپریالیستی، در ایران به قدرت برسد و هم اکنون از سوی بورژوازی جهانی، بعنوان یک آلترنا تیوا میپریالیستی به رسمیت شناخته می شود تا در شرایط اعتلا مبارزات توده ای و ناتوانی جمهوری اسلامی در

مهازان، قدرت سیاسی را قبضه کند و با اتکا به دستگاه دولتی، سرکوب توده ها را سازماندهی کند. اعتقاد به تلفیق آشکار دین و دولت نیز جنبه ای از ما هیت عمیقاً ارتجاعی و ضد دمکراتیک سازمان مجاهدین است. اما حتی اگر ما هیدین از تلفیق آشکار دین و دولت نیز دفاع نمی کردند، این امر نه ای در ما هیت بورژوازی آنان تغییر پدید نمی آورد. سازمان مجاهدین بطور صریح و بی پرده آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم را نفی می کند و بنا به ما هیت بورژوازی خود، دشمن هرگونه آزادی و دمکراسی و ترقیخواهی است. اما پورتونویستهای اکثریتی، این پا دوان بورژوازی که هنوز چند صیاحی از همدستی شان با جلادان جمهوری اسلامی نگذاشته است و خود را برای خیانتی دیگر آماده می کنند بر همه این مسائل سرپوش می گذارند، می خواهند توده ها را فریب دهند و آنان را به دنباله روی از بورژوازی بکشانند. از اینرو سازمان ارتجاعی مجاهدین را "ترقیخواه و مبارز" معرفی می کنند و سپس ادامه می دهند: "کمیت مرکزی سازمان سیاست عمومی سازمان را در قبال سازمان مجاهدین خلق مشخص کرده است این سیاست مبتنی است بر تلاش برای جلب سازمان مجاهدین خلق به همکاری و اتحاد دوباره علیه رژیم خمینی و بخاطر صلح و آزادی". اکثریت با بین ترتیب اعلام می کند علیرغم انتقادات دوستانه ای که نسبت به مجاهدین دارد، اما سیاست وی در قبال مجاهدین همکاری و اتحاد است و پورتونویستها در دفاع از بورژوازی و در مشاطه گیری آن، آنقدر پیگیرند که این مسائل جزئی نمی تواند خللی در سرسپردگی آنان ایجاد کند. اگر مجاهدین به تلفیق "ظریف" دین و دولت معتقدند، البته این چندان هم اهمیتی ندارد! مجاهدین نباید "اکثریت" را دست کم بگیرند، پورتونویستها حتی از تلفیق خشن دین و دولت نیز باکی ندارند! مگر نه اینکه آنها دستیار جلادان جمهوری اسلامی بوده اند و رژیم مذهبی و فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی را نیز "مترقی" "ضد امپریالیست" و "دمکرات" معرفی کرده - اند و در سرکوب نیروهای انقلابی و سلب آزادی از توده های مردم مشارکت فعال داشته اند؟ انتقاد اکثریت به مجاهدین در مورد تلفیق "ظریف" دین و دولت بیشتر از این جنبه است که پس از ده سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، دیگر حنای یک آلترنا تیو بورژوازی مذهبی نزد توده - های مردم رنگی ندارد و بدون تلفیق آشکار دین و دولت، سلطه بورژوازی بهتر تا مین می شود.



زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

هكذا این است معنای محوطبقات و ما دام که هنوز به محوطبقات نرسیده ایم، در فاصله نخستین جامعه کمونیستی یعنی فاسوسیا لیسم قرار داریم، و دولت این دوران نیز چیز دیگری جز دیکتاتور پرولتاریا نخواهد بود و دیکتاتور پرولتاریا هم بمعنای اخص کلمه چیزی نیست، جز دیکتاتور پرولتاریا بمعنای پرولتاریا بمعنای طبقه ای که قادر است جامعه را تا پیروزی بسوی کمونیسم سوق دهد. دیکتاتور پرولتاریا بقول لنین معنایش این است که "فقط طبقه معین یعنی کارگران شهری و به طور کلی کارگران کارخانه ها، کارگران صنعتی قادرند توده زحمتکش را و استثمارشوندگان را در مبارزه برای بزیرا فکندن یوغ سرمایه، در جریان خود این بزیرا فکندن در مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سر راه مبارزه در راه محوکا مل طبقه ترهبری نمایند (بطور حاشیه ای متذکر میشویم که از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در این است که کلمه اول بمعنای نخستین مرحله جامعه نوینی است که از درون سرمایه داری پدید آمده است و کلمه دوم بمعنای مرحله بعدی و عالیتر آن است)." (۲۲) (تا کیسنداز ما ست) اوسپس برکسانی که این توهم را ایجاد می کنند گویا تمام زحمتکشان بطوریکسانی قادر به حرکت در جهت محوطبقات اند می تواند می گوید: "فرض اینکه تمام زحمتکشان بطوریکسانی به این کار قادرند پوچترین عبارت پردازی یا توهم سوسیالیست عهد قدیم یا نوس یا زمان ما قبل مارکس است، زیرا این استعداد فطری نیست بلکه در جریان تاریخ فقط در نتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه داری پدید می آید. این استعداد در آغاز از راهی که از سرمایه داری به سوسیالیسم می رود، فقط پرولتاریا داراست. و است که قادر است وظیفه عظیمی را که بر عهده دارد انجام دهد....." (۲۳) و در جای دیگر توضیح میدهد که این فقط آن طبقه ای از طبقات است که قادر است با دیکتاتور پرولتاریا محوسا زد که خود طی دهها سال مبارزه اعصابی و سیاسی علیه سرمایه داری به تعلیم یافته، متحد گشته، تربیت و آبدیده شده باشد....." (۲۴)

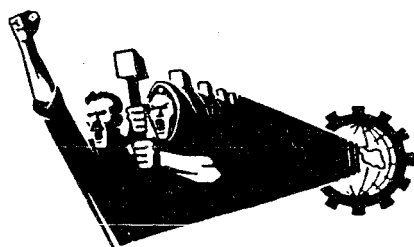
و اما بعد آیا دیکتاتور پرولتاریا، در همه مراحل تکامل خود، دارای یک شکل است و از بزرگوارا حدی استفا ده میکند، لنین پاسخ منفی میدهد، دیدیم که لنین در این باره می گفت: "دیکتاتور پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که ما در میکه طبقاتی محو نشده اند، جنبه ناگزیر دارد، و شکلهای خود را عوض میکند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق العاده شدید و خود ویژه ای بخود می گیرد. پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی، مبارزه طبقاتی را قطع نمیکند بلکه آنرا - تا زمان محوکا مل طبقات - ادامه میدهد ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر". (۲۵) دیکتاتور پرولتاریا نمیتواند در مراحل مختلف تکامل جامعه از سرمایه داری تا محوطبقاتی شکلهای گوناگون بخود نگیرد و از این جهت استفا ده نکند، مثلا در حالیکه در ابتدای سرنگونی بورژوازی جنبه شدید دارد، و بویژه از بزرگوارا قهر و سرکوب علیه آن استفا ده میکند، و بمرور که پرولتاریا مواضع خود را مستحکم میکند و طبقات استثمارگر را برمی اندازد، به اشکال و ابزار دیگری متوسل میشود، زیرا دیگر طبقه ای برای سرکوب وجود ندارد. اما دیکتاتور پرولتاریا همچنان تا محوطبقات ادامه می یابد و در آنجا زوال کامل می یابد و از این رو دیکتاتور پرولتاریا به دیکتاتور پرولتاریا تبدیل می شود و دولت عموم خلق تکامل نمی یابد، و با دولت به یکارگان ما فوق طبقات تبدیل

نمیشود بلکه همان دیکتاتور پرولتاریا است که زوال می یابد. " (به نقل از بولتن مباحثات شماره ۷ - از انتشارات سازمان) همه آنچه که فوق ذکر شده این حقیقت را اثبات میکند که ادعا تکامل دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق در مرحله معینی از تکامل آر مغایر نظرات بنیاد نگذاران سوسیالیسم علمی و تحریف دیکتاتور پرولتاریا است. دیکتاتور پرولتاریا در سر تا سر دوران نخستین فاسوسیا لیسم نیستی به علل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ضروری است و توأم با رشد و رسیدن جامعه کمونیستی و ورود آن به فاز دوم بطور قطعی زوال می یابد و محو میگردد. بنیادین گفتن نیست که این تحریف رویزیونیستی دیکتاتور پرولتاریا لطفاً سنگینی به امر ساختن سوسیالیسم در جامعه شوروی وارد آورده است، توده ها را بیش از پیش از دسترسی به ماشین دولتی دور کرده است و دولت بجای آنکه مدد و ما زوال یابد، خود را تقویت کرده است. تصور رویزیونیستی تحول دولت دیکتاتور پرولتاریا به دولت عموم خلق نه فقط از نظر تئوریک تجدیدنظر در نظر به مارکسیستی دولت محسوب میگردد بلکه عمل با نفی سلطه یکا رچه طبقه کارگر و سهیم شدن اقشار غیر پرولتاریا حاکمیت مسیر تحول انقلابی جامعه را سدنوده و سوسیالیسم را با چنان وضعیتی سفارشی و روبرو نموده که وضعیت کنونی جامعه شوروی خود بهترین گواه آنست. تمام حقایق تئوریک و عملی صحت این استنتاج را که دیکتاتور پرولتاریا در طول تمام دوران فاسوسیا لیسم جامعه کمونیستی ضروریست با ثبات میرساند.

منابع

=====

- ۱- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین
- ۲- انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۴- کاریکاتور از مارکسیسم و اگونومیسم امپریالیستی - لنین
- ۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۶- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین
- ۷- انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۸- نقد بر نامه گوتا - مارکس
- ۹- سخنرانی انگلس بمناسبت مرگ مارکس ۱۲ مه ۱۸۸۳
- ۱۰- ابثکار عظیم - لنین
- ۱۱- تزه و گزارش در باره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۱۲- مانیفست حزب کمونیست - مارکس، انگلس
- ۱۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۴- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۵- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۶- درودیه کارگران مجارستان - لنین
- ۱۷ و ۱۸- اقتصاد سوسیالیست در عصر دیکتاتور پرولتاریا - لنین
- ۱۹- ابثکار عظیم - لنین
- ۲۰- از فروپاشی شیدگی نظام کهن به خلافت نظام نوین - لنین
- ۲۱- آنتی دورینگ - انگلس
- ۲۲- ابثکار عظیم - لنین
- ۲۳- ابثکار عظیم - لنین
- ۲۴- درودیه کارگران مجارستان - لنین
- ۲۵- ابثکار عظیم - لنین



اعضاء، فعالین و هواداران!
برنامه سازمان را در میان توده های مردم تبلیغ و
ترویج نمایند و در توزیع هر چه گسترده تر آن بکوشید

وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

اسلامی با شعار "علم قبل از تزکیه خطرناک است" میخواد هدمغزکودکان ونوجوانان را از خسرفات مذهبی انباشته کند تا به موجودات رام ومطیع سرمایه داران تبدیل شوند، و از حکومت اسلامی اطاعت کنند. ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران به دلیل همین تحجر فکری خود دشمنی اش با آگاهی و علم ودانش، از همان فردای قیام "پاکسازی" معلمان آگاه ومترقی از مدارس را در دستور کار خود قرار داد. طی ۱۰ سال حکومت جمهوری اسلامی حدود سی هزار معلم آگاه به جرم مخالفت با عقاید ارتجاعی حکومت، از کار اخراج شده اندو جای آنان را عناصر حزب الهی و وابسته به رژیم گرفته اند. بنا بر آمار رسمی در سال تحصیلی ۶۵ - ۶۴ حدود دوازده هزار و پانصد تن از معلمین دبستانها مدرک تحصیلی کمتر از دیپلم داشته اند. بنا بر اعتراف مقامات وزارت آموزش و پرورش، بسیاری از معلمین دوره راهنمایی ودبیرستان نیز حزب الهی های دیپلمه هستند. از سوی دیگر کمی حقوق معلمان در مقابل افزایش سرسام آور قیمت مواد غذایی، مسکن، پوشاک و خدمات سبب شده است بسیاری از معلمان بویژه معلمین مرد که قادر به تامین

در صفحه ۱۱

با بستن مدارس سفاکانه اینها نه توی خانه شان دلخوشی دارند نه توی مدرسه "وی در ادامه می افزاید: "الان بچه ها نمی رانند اینجا داریم که ما در شان قسم میخوریم چون پدرش سر باز است نمی تواند برای فرزندش دفتر و کتاب بخرد، ودانش آموز هم گریه میکند، ودانشم ناراحت است این مسائل در میگفت... من کوپن خانوادهم را میبرم میفروشم، یکمدمتی هم در آنری با داشتن ۶ - ۵ بچه کار میکردم... وضعیت را که این مدیر مدرسه از زندگی دانش آموزان جنوب شهر تهران ترسیم می کند، سزوش کم وبیش یکسان میلیونها کودک است که در فقر و فاقه بزرگ می شوند، بجای فرش یا تکه ای موکت، بر روی روزنامه و کاغذ پاره زندگی می کنند، نان شب ندارند، دفتر و کتاب ندارند، و از شدت فقر تنگدستی در سنین کودکی بیمار و معلول می شوند. وقتی سرمایه داران ودولت آنان چنین شرایط زندگی وحشتناکی را به این توده محروم وفرزندان آنان تحمیل می کنند، آیا میتوان انتظار داشت شرایط لازم را برای آموزش وتعلیم وترتیب فرزندان زحمتکشان فراهم نمایند؟ همان مدیر مدرسه در ادامه سخنانش در توضیح وضعیت مدرسه می گوید: "اینجا مدرسه ها ۴ شیفته است. الان بچه ها می که شما در کلاسها می بینید یک چهارم کل تعداد بچه ها است ۱۵۰۰ دانش آموز در دوشیفت داریم که یکروز در میان به مدرسه می آیند تازه در مدرسه مان آب برای نوشیدن وبهداشت ونظافت فردی دانش آموزان هم نداریم. دوتا دستشویی داریم، که آب ندارد، از ظرف دیگر ما بخاطر کمبود جا مقداری از کلاسها بیرون را داخل اما مزاده و یک منزل برپا کرده ایم اضافه بر اینکه هنوز بچه های هستند که شتانام میخواد هندبکنند ولی ما بدلیل کمبود جا قبول نمی کنیم." همانگونه که از توضیحات مدیر مدرسه واضح است، این مدرسه و بسیاری از مدارس دیگر در تهران وشهرستانها ۳ شیفته هستند ودانش آموزان یکروز در میان دو سه ساعتی برای آموختن به مدرسه میروند، در حالی که مدارس فاقد ابتدائی ترین امکانات رفاهی وبهداشتی از قبیل آب، دستشویی، سوخت وغیره هستند در حالیکه کلاسهای که در مدارس، اما مزاده ها و خانه ها تشکیل می شود، حتی فاقد میز ونیمکت است ودانش آموزانی که تا ۷۰ نفر در یک کلاس گنجانده شده اند، با دیدن روی زمین بنشینند. با این وجود که بود مدرسه وفقدان امکان تالیف برای دانش آموزان با زهم تمام معضل دانش آموزان نیست. تلفیق مدرسه ومذهب، مدارس رایج حوزه های علمیه تبدیل نموده است. بسیاری از مطالب علمی کتابهای درسی حذف شده ومشتی تبلیغات دینی جایگزین آن گردیده است. جمهوری

ساختن مدارس را نیز در اختیار آنان بگذارند. در اثر اعتراض ومبارزه زحمتکشان، خدشه ای بپر منافع سرمایه داران وارنشود. رژیم چگونه میتواند به فکر کمبود مدرسه برای آموزش وتعلیم وترتیب فرزندان زحمتکشان باشد در حالی که طی ده سال حاکمیت خود، فقر و فلاکت روزافزونی را نصیب آنان کرده است. در اثر سیاستهای ارتجاعی رژیم، بسیاری از کارگران وزحمتکشان حتی قادر به تامین ما یحتاج اولیه زندگی خود نیستند، وفرزندان آنها ناگزیرند بجای رفتن به مدرسه کار کنند و کمک معاش خانواده خود را بدهند. هر روز بر تعداد خانوادها ی زحمتکشی که از تامین مخارج تحصیل فرزندان خود عاجزند و بر تعداد دانش آموزانی که بناچار تحصیل خود را نیمه کاره رها می کنند، افزوده می شود. بنا بر آمار که از سوی رژیم منتشر شده وطبیعتا بسیار پائین تر از آمار واقعی است، در حالیکه در سال تحصیلی ۶۶ - ۶۵ کل جمعیت سنین بین ۶ تا ۱۹ سال، ۱۷۰۳۸۶۷۱ نفر بوده، تعداد کل دانش آموزان سراسر کشور در همین سال تنها ۱۱۱۷۵۳۶۹ تن بوده است. یعنی با اتکاء به آمار ارائه شده از سوی رژیم در سال تحصیلی گذشته ۶ میلیون کودک ونوجوان از تحصیل محروم بوده اند. همچنین بنا بر آمار یکی از مسئولین آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در سال تحصیلی ۶۷ - ۶۶ درصد دانش آموزان ابتدائی نسبت به کل دانش آموزان ۶۸ درصد، دانش آموزان دوره راهنمایی ۲۱/۶ درصد و دانش آموزان دوره متوسطه ۱۰/۳ درصد است. اختلاف درصد بسیار بالای دانش آموزان دوره ابتدائی با دانش آموزان راهنمایی ومتوسطه، نشان می دهد که بیش از دوسوم دانش آموزان در همان دوره دبستان ناگزیر به ترک تحصیل می شوند و به دوره راهنمایی نمی یابند و بیش از نیمی از دانش آموزانی که در دوره راهنمایی تحصیل می کنند، قادر به ادامه تحصیل در دبیرستان نیستند. گذشته از میلیونها کودک ونوجوان که قادر به تحصیل نیستند، آندسته از کودکان ونوجوانانی هم که به مدرسه میروند، در شرایط اسف باری ادامه تحصیل میدهند، فقر طاقت فرسای زحمتکشان سبب می شود که این از تهیه ابتدائی ترین لوازم مورد نیاز تحصیل فرزندان شان عاجز باشند. مدیر یکی از مدارس جنوب شهر تهران وضعیت این دانش آموزان را اینگونه توصیف می کند: "بچه های ما یا پدرندارند یا مادرندارند... از نظر مالی درمضیق هستند، یک خانه ای رفتیم دیدم روی زمین روزنامه پهن کرده اند، دانش آموز، پایش واریس گرفته بود توی خانه نمی توانست روی زمین سر دمر طوب بنشیند و مجبور بود دانش

پاسخ به
سؤالات

یکی از رفقای هوا دار سازمان در مورد شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای سیاسی ایران و مصوبات رفقای شورایی در این مورد سوالاتی را مطرح نموده که خلاصه آن به قرار زیر است :

با توجه به اینکه در مصوبات شورایی، سازمانهای مانند راه کارگر و کومله در جنبش کمونیستی ارزیابی شده اند، اما سازمان ما این جریان را خرد بورژوازی و خراج از جنبش کمونیستی ارزیابی نموده به این سوالات پاسخ دهید :

۱- متدبر خوردلنین با احزاب و سازمانهای سیاسی روسیه در سالهای قبل از ۱۹۰۵ و بعد از آن دوره چگونه بوده است؟

۲- اساس شیوه برخورد لنین با جریانهای سیاسی روسی نظیر کومله و راه کارگر در روسیه چگونه بوده است؟

۳- بر مبنای چه متدی شورایی جریانهای نظیر راه کارگر و کومله را در جنبش کمونیستی ارزیابی نموده است؟

۴- آیا می توان سازمانهای را که برنامه حداقل سازمان ما را بپذیرند، در جنبش کمونیستی ارزیابی کرد؟

ج : پاسخ به این سوالات به یک بحث مفصل نیازمند است که با توجه به محدودیت ستون پاسخ به سوالات نمیتوان به آن پرداخت. قطعاً درجائی دیگر مفصلاً به این سوالات پاسخ داده خواهد شد. لذا در اینجا بسیار خلاصه به این سوالات پاسخ می دهیم .

۱- روشی که لنین بر مبنای آن به ارزیابی از خصلت طبقاتی سازمانهای سیاسی و شیوه برخورد به آنها می پرداخت، این بود که آنها مسائلی مختلف سیاسی را چگونه حل می کنند و هنگامیکه پای منافع حیاتی طبقات در میان است، چگونه رفتار می نمایند. و در زمینه شیوه برخورد به احزاب و سازمانهای سیاسی معتقد بود که ابتدا در صفحه ۴

گرامی باد سی مین سالگرد انقلاب کوبا

وضعیت اسف بار آموزش و پرورش در ایران

ارگانها و موسسات دولتی است، ظرف ۳ ماه به آموزش و پرورش تحویل داده شود. به هنگام بحث بر سر این طرح در مجلس، رفسنجانی در مخالفت با تخلیه مدارس تحت اختیار سپاه پاسداران از جمله گفت: "این راهی که اینجا به این کلیت انتخاب شده به نظر من مشکل درست میکند و جراتی هم نخواهد بود. ما حدود ۳۰۰ مورد در شهرستانها داشته باشیم که دست سپاه باشد. جای دیگر هم قاعدتاً دارند و بخوابیم الان به اینها بگوئیم بروند بیرون. الان عملش با لاشه در شهرستان همه سپاه دارند و آنرا می شناسید آیا می شود بگوئیم با این تشکیلات از اینجا بیرون بروید؟"

سخنان رفسنجانی، نمونه ای از زنگرش سران حکومت نسبت به معضل کمبود مدرسه برای سوادآموزی کودکان و نوجوانان است. جز این نیز نمیتوان از جمهوری اسلامی انتظاری داشت، رژیم که پاسدار نظام استثمارگرانه و غارتگرانه سرمایه داریست، با یارگانهای سرکوبگر خود را تقویت کند، ارتش و سپاه و کمیته و شهرهای را تقویت کند. مدارس را هم به پاسدارخانه و کمیته تبدیل کند تا بتواند توده ها را سرکوب کند و نظم ارتجاعی موجود را پایدار نگاهدارد. رژیمی که به بهای حفظ منافع سرمایه داران، توده های مردم را به خاکسپاری نشانده است، با یارگانهای سرکوب خود را تقویت کند، آنها را در مرحله کوچکی و خیابان مستقر کند، در صفحه ۱۵

جمهوری اسلامی طی ۱۰ سال حاکمیت خود، شرایط هولناکی را به مردم تحمیل نموده و در همه زمینه ها جامعه را به قهقرا سوق داده است. آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان، آن جنبه ای از زندگی اجتماعی مردم است که بویژه بدلیل ماهیت فوق ارتجاعی و تحجر رژیم و دشمنی کور آن با علم و دانش و وضعیت سنجاری دارد. وضع آموزش و پرورش، چنان وخیم است که گوشه هایی از وخامت آن در روزنامه های وابسته به رژیم نیز انعکاس یافته است. خاصه آنکه در چندماه گذشته تخلیه تعدادی از مدارس ابتدائی و راهنمایی در نقاط جنوب شهر و حومه تهران خشم توده های مردم را برانگیخت. این مدارس با احکام دادگاههای اسلامی تخلیه و بعضاً تخریب شد تا زمین آن در اختیار سرمایه داران قرار بگیرد. تخلیه این مدارس در اکثر موارد با اعتراض دسته جمعی زحمتکشان ساکن محل روبرو شد. ابعا با اعتراضات به حدی بود که تخلیه این مدارس، سرگردان ماندن هزاران دانش آموز آنها و مسئله کمبود مدرسه در مطبوعات رژیم نیز منعکس شد. در این میان برخی از دست اندکاران رژیم برای فرونشاندن اعتراضات والدین دانش آموزان به چاره جوئی افتادند و از جمله چند تن از نمایندگان مجلس ارتجاع با ارائه طرحی خواستار آن شدند که مدارس و ساختمانهای متعلق به آموزش و پرورش که در اختیار سپاه پاسداران و

بتك است خون من در دست کارگر
داس است خون من در دست برزگر



گرامی باد خاطر شهدای دیماه سازمان رفقا :

- * مجید سیدی
- * فرهاد داوود
- * خاطر جلائی
- * مرتضی حاج شفیعی
- * حسن محمودیان
- * سیروس قصیری
- * فقیر محمد زین الدینی
- * یوسف زرکاری
- * ناصر توفیقیان
- * فاطمه حسن پورا میل
- * بهمن روحی آهنگران
- * مسرور فرهنگ
- * سید قربان حسینی
- * حسن نوروزی
- * بهمن آبگرمیان
- * فاطمه (شمسی) نهانی
- * شاهرخ میثاقی
- * خدا بخش شالی
- * فتح الله کریمی

برای تماس با :
سازمان جریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
نامهای خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه ها پتان را به آدرس زیر پست کنند
Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق